



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



گروه آموزشی استان تهران • به نام دانشمندان غریب



استعمار مدرن

جهانی شدن یا جهانی سازی؟
انساز و پیسی استعمار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استعمار مدرن: جهانی شدن یا جهانی سازی: آثار و پی آمدها

نویسنده:

داود رجبی نیا

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	استعمار مدرن: جهانی شدن یا جهانی سازی: آثار و پی آمدها
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۲	فهرست مطالب
۱۳	مقدمه
۱۵	سه موج جهانی سازی
۲۳	آیا ما واقعاً یک دهکده جهانی می خواهیم؟
۳۶	معنای جهانی سازی برای کشورهای کوچک
۴۷	امریکایی کردن، جهانی کردن و سکولاریزه کردن: همسان شدن ساختار رسانه ای امریکا و اروپا
۵۷	جهانی شدن و پی آمدهای آن
۶۳	شش یادداشت کوتاه درباره جهانی شدن
۷۶	جهانی شدن و رفع فقر از فقرا!
۸۰	ایده های نو در برابر جهانی سازی
۸۹	جهانی سازی؛ برده داری مدرن
۱۰۰	جهانی سازی و سقوط آن
۱۰۷	درباره مرکز

استعمار مدرن: جهانی شدن یا جهانی سازی: آثار و پی آمدها

مشخصات کتاب

سرشناسه: رجبی نیا، داود

عنوان و نام پدیدآور: استعمار مدرن (جهانی شدن یا جهانی سازی: آثار و پی آمدها) / زیر نظر داود رجبی نیا.

مشخصات نشر: قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۹۲ ص.

فروست: غرب از رؤیا تا واقعیت؛ ج [۷].

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۵۵-۲

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۴۲-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: استعمار نو

موضوع: رسانه های گروهی و جنگ

موضوع: جنگ نرم

موضوع: جنگ روانی

شناسه افزوده: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۳۸۹ الف ۶۵/ر ۲۷۵ UB

رده بندی دیویی: ۳۴۳۴/۳۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۳۰۷۸۳

ص: ۱

اشاره

غرب از رؤیا تا واقعیت (۷) □ به قلم اندیشمندان غربی

استعمار مدرن

(جهانی شدن یا جهانی سازی؛ آثار و پی آمدها)

ص: ۳

غرب از رؤیا تا واقعیت (۷)

استعمار مدرن (جهانی شدن یا جهانی سازی؛ آثار و پی آمدها)

کد: ۱۷۰۰

زیرنظر: داود رجبی نیا

مشاور: عباس معلمی

ویراستار: محمدصادق دهقان

تهیه کننده و ناشر: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۹

شمارگان: ۲۵۰۰

بهاء: ۱۴۰۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

سامانه ارتباطات: ۱۱ _ ۲۹۱۵۵۱۰

تهران: خیابان جام جم، ساختمان شهید رهبر، طبقه زیرزمین

تلفن: ۲۲۰۱۴۷۳۸ _ ۰۲۱ نمابر: ۲۲۱۶۴۹۹۷

دفتر خراسان: مشهد _ خیابان امام خمینی (ره)، انتهای باغ ملی، ساختمان صبا، طبقه سوم

تلفن: ۲۲۱۵۱۰۸ _ ۰۵۱۱ نمابر: ۲۲۱۵۱۰۶

www.irc.ir info@irc.ir

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۵۵-۲ / ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۵۵-۲

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۴۲-۲ / ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۴۲-۲

فهرست مطالب

مقدمه ۲

سه موج جهانی سازی ۴

آیا ما واقعاً یک دهکده جهانی می خواهیم؟ ۱۲

معنای جهانی سازی برای کشورهای کوچک ۲۵

امریکایی کردن، جهانی کردن و سکولاریزه کردن: همسان شدن ساختار رسانه ای امریکا و اروپا ۳۶

جهانی شدن و پی آمدهای آن ۴۵

شش یادداشت کوتاه درباره جهانی شدن ۵۲

جهانی شدن و رفع فقر از فقرا! ۶۵

ایده های نو در برابر جهانی سازی ۶۹

جهانی سازی؛ برده داری مدرن ۷۸

جهانی سازی و سقوط آن ۸۹

مقدمه

«غرب از رؤیا تا واقعیت» عنوان مجموعه پیش رو است که قصد دارد با استناد به منابع غربی و بهره گیری از قلم و بیان اندیشمندان غربی و پرورش یافتگان همان مکتب، آن روی سکه فرهنگ و تمدن غرب را نقد و بررسی کند. همچنین می کوشد تا سیاست های حاکم بر نظام کشورهای غربی همچون امریکا و انگلیس و نیز اسراییل را نشان دهد.

امروزه کمتر عرصه ای را می توان یافت که به گونه ای از انگاره های فکری و فلسفی و فرآورده های تمدن غرب اثر نپذیرفته باشد. با این که آثار مثبت تمدن غرب را نمی توان یک سره نفی کرد، به نظر می رسد بازخوانی آثار و پژوهش های انتقادی محققان غربی در زمینه های گوناگون، برای آشنایی بیشتر مخاطبان فرهیخته در حوزه غرب شناسی بسیار راه گشا باشد.

مباحث این مجموعه، برگزیده و فشرده ای از مقاله های ترجمه شده در نشریه «سیاحت غرب» مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما است. عنوان های هفت جلدی پیش رو عبارتند از:

۱. رسانه سلطه، سلطه رسانه (تبلیغات رسانه ها در خدمت سیاست امریکا)؛

۲. جنگ نرم رسانه ای (تهاجم بر ضد اسلام و ایران)؛

۳. تکنولوژی و چالش های فرارو؛

۴. قاب جادو (آسیب های اینترنت و تلویزیون در غرب)؛

۵. معماران امپراتور (چه کسی بر امریکا حکومت می کند؟)؛

۶. امریکا، محور شرارت؛

۷. استعمار مدرن (جهانی شدن یا جهانی سازی؛ آثار و پیامدها).

مجلد پیش رو به بحث «جهانی شدن یا جهانی سازی؛ آثار و پیامدها» می پردازد. «جهانی شدن» از موضوع های مهمی است که بحث های فراوانی را در سطوح جهانی برانگیخته است. با وجود اینکه جهانی سازی اقتصادی مدلی برای نجات بشر از فقر و فلاکت معرفی می شود، در نگاهی دقیق، درمی یابیم جهانی سازی، تحمیل فرهنگ واحد بر جهان است. مجموعه «استعمار مدرن» نشان می دهد که چگونه حاصل جهانی سازی غربی، جز جهانی کردن استثمار و درگیری ها نیست و به دیگر سخن، ایده جهانی سازی با هدف استثمار نوین کشورهای کوچک، غارت منابع طبیعی، بهره گیری ناعادلانه از نیروی کار ارزان از این سرزمین ها و سلطه بر بازار این کشورها طراحی شده است. با تشریح پی آمدهای زیانبار این روند، مخالفان جهانی سازی بر آن شده اند که به روشن کردن افکار عمومی پردازند.

در پایان، ضمن قدردانی از مدیران و مسئولان مرکز پژوهش های اسلامی، تلاش های پژوهشگر گران قدر، آقای مهدی نصیری؛ سردبیر محترم نشریه «سیاحت غرب» و همکارانشان را ارج می نهیم. همچنین از همکاران پژوهشی (به ترتیب حروف الفبا)، حبیبه برغمندی، اسماعیل پرور، وحیده پیشوایی، محمدعلی روزبھانی، حمید رحمانی و سید محمود طاهری که در تنظیم و تدوین موضوعی این مجموعه به ما یاری رساندند، سپاس گزاری می کنیم.

سه موج جهانی سازی

□ واندانا شیوا (۱)

چکیده

روند جهانی سازی که به دنبال نفی تنوع طبیعی، فرهنگی و تحمیل فرهنگی واحد بر جهان است، تا کنون سه موج را تجربه کرده است: موج اول، استعمار؛ موج دوم، تحمیل الگوی توسعه بر کشورهای غیر غربی و موج سوم، تجارت آزاد. هم اکنون تحقق جهانی سازی و گسترش نظامی همگون و یکنواخت، نه به مدد دولت های ملی، بلکه به کمک قدرت های جهانی صورت می گیرد که در پی کنترل و تسلط بر بازارهای جهانی هستند.

در عصر حاضر که عصر «پاک سازی قومی» است و یکنواختی و همگونی در عرصه طبیعت و تحمیل فرهنگی واحد در عرصه اجتماع، رو به گسترش نهاده است، برقراری صلح با توسل به حفظ تنوع و گوناگونی در عرصه طبیعت و اجتماع، در حال تبدیل شدن به ضرورتی در راستای بقا و ادامه حیات است.

گسترش پدیده یکنواختی، مؤلفه ای اساسی در شکل گیری پدیده جهانی سازی است که خود، مبتنی بر اشاعه همگونی و نیز تخریب و نابودی تنوع و گوناگونی است. در واقع، کنترل جهانی بر منابع خام و بازار، وجود چنین

۱- Vandana Shiva، محقق و نویسنده هندی مقیم امریکا، دارای دکترای فیزیک هسته ای و نویسنده بیش از ۲۰۰ کتاب و مقاله.

روندی را به یک ضرورت تبدیل کرده است.

در حقیقت، جهانی سازی، تنوع را یک بیماری و نقص می داند؛ زیرا چنین پدیده ای هیچ گاه تحت کنترل متمرکز آن قرار نمی گیرد. جوامع و اکوسیستم هایی که از ویژگی عدم تمرکز و خودسامان دهی برخوردارند، به گسترش تنوع و گوناگونی یاری می رسانند. به همین دلیل، جهانی سازی، تحمیل این همگونی را در عرصه طبیعت و اجتماع، پیشه خود ساخته است. جهانی سازی، نه تعاملی میان فرهنگی در عرصه های اجتماع، بلکه تحمیل فرهنگی خاص بر دیگر فرهنگ ها است و چنین روندی هرگز در پی شکل گیری یک توازن اکولوژیکی در عرصه جهانی نیست.

روند جهانی سازی تاکنون سه موج را تجربه کرده است. اولین موج، به «استعمار» قدرت های اروپایی در ۱۵۰۰ سال گذشته در امریکا، افریقا، آسیا و استرالیا مربوط می شود. دومین موج جهانی سازی، به اندیشه و مکتبی غربی با عنوان «توسعه» مربوط می شود که در دوران پس از استعمار سنتی، یعنی در پنج دهه گذشته، الگوهای خود را بر جهان تحمیل کرده است. سومین موج جهانی سازی که تقریباً در پنج سال گذشته اوج گرفته است، با عنوان عصر «تجارت آزاد» شناخته می شود. در نظر برخی صاحب نظران، این موج، نه تنها مبین پایانی بر تاریخ و نیز فروپاشی کشورهای جهان سوم است، بلکه با شکل گیری استعماری دیگر، حکایت از تکرار تاریخ دارد. اثر هر یک از این امواج، به قدری فزاینده بوده است که حتی به خلق شکاف و گسل هایی در نمادها و استعاره های غالب و در نقش بازیگران این عصر می انجامد. واقعیت آن است که هرگاه نظم جهانی تلاش کرده است تنوع و گوناگونی را از میان بردارد و همگونی و یکنواختی را تحمیل کند، نتیجه آن، نه محو بی نظمی و

تباهی، بلکه دامن زدن به آنها بوده است.

اولین موج جهانی سازی: استعمار

زمانی که برای نخستین بار، اروپا به استعمار و استیلای سرزمین ها و فرهنگ های سراسر جهان دست یازید، طبیعت آن ها را نیز به استعمار خود درآورد.

با ظهور نظام صنعتی و پدیده استعمار، «منابع طبیعی» به درون دادهای تولید کالاهای صنعتی و تجارت استعماری تبدیل شد. طبیعت به ماده ای بی جان و قابل دست کاری بدل گشت و ظرفیت و استعداد تجدید حیات و رشد آن نفی شد.

همچنین هر آنچه را بشر اروپایی به طور کامل اداره و کنترل نمی کرد، تهدید شناخته شد. هر نظامی را که توانایی خودسامانی اش را نشان داد، نظامی وحشی، خارج از کنترل و غیرمتمدن معرفی کردند.

هر زمانی که اروپاییان، اقوام و ملت های بومی امریکا، افریقا یا آسیا را «کشف کردند»، آنها را وحشیانی معرفی کردند که برای رهایی و نجات، نیازمند دخالت و کمک نژاد برترند. حتی بر اساس چنین اندیشه هایی بود که پدیده برده داری توجیه شد. در چنین فضایی، به بردگی بردن افریقاییان، عملی نیکوکارانه به شمار می رفت که هدف آن، انتقال آن ها از «ظلمت بی پایان بربریت وحشیانه» به آغوش «تمدن برتر» بود.

دومین موج جهانی سازی: توسعه

نبرد علیه تنوع زیستی و فرهنگی، با به ثمر نشستن محصول استعمار به پایان نرسید. معرفی همه جوامع انسانی به عنوان چهره هایی ناقص از جامعه غربی، در قالب «مکتب توسعه» تجسم یافت. حامیان چنین مکتبی ادعا می کردند رهایی دیگر جوامع، نیازمند همکاری و مشورت با بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و دیگر

نهادهای و مؤسسه‌های مالی و نیز شرکت‌های چندملیتی است.

«انقلاب سبز»، نمونه مهم الگوی توسعه به شمار می‌رود. این انقلاب، با تخریب نظام‌های گوناگون کشاورزی که با اکوسیستم‌های متنوع این کره خاکی سازگار شده بودند، اقتصاد و فرهنگ کشاورزی صنعتی را عالم‌گیر کرد. نتیجه چنین انقلابی، نابود شدن هزاران محصول کشاورزی و گونه‌های گیاهی بود که کشت‌های تک محصولی برنج، گندم و ذرت، در سراسر جهان سوم به جان‌نشینان آن‌ها تبدیل شدند. چنین انقلابی، با شرکت دادن درون‌داده‌های مملو از مواد شیمیایی و متکی بر سرمایه، سهم و مشارکت درونی و طبیعی بذر را به نابودی کشانید که پی‌آمد آن، مقروض شدن کشاورزان و نابودی اکوسیستم‌ها بود.

انقلاب سبز بر این فرض بنا نهاده شده است که تکنولوژی، جای‌گزینی برتر برای طبیعت است و به علاوه، ابزاری جهت دست‌یابی به رشدی است که محدودیت‌های طبیعی تأثیری بر آن ندارد. تغییر رویکرد انقلاب سبز از نظام‌هایی که بر مبنای تنوع زیستی و درون‌داده‌های طبیعی شکل گرفته‌اند، به نظام‌هایی که بر اساس یکنواختی و درون‌داده‌های خارجی کنترل می‌شوند، صرفاً به تغییر در فرآیندهای اکولوژیکی در عرصه کشاورزی نینجامید، بلکه با تغییراتی در ساختار روابط و تعاملات سیاسی و اجتماعی، یعنی روابطی که در جامعه روستایی بر اساس تعهدات دوجانبه شکل گرفته بود، به روابط تک‌تک کشاورزان با بانک‌ها، شرکت‌های تهیه و عرضه بذر و کود، سازمان‌های تأمین مواد غذایی و نیز سازمان‌های تولید و خدمات رسانی در حوزه آب و برق همراه بود. از همین رو، تار و پود زندگی کشاورزان به طور مستقیم، به عملکرد دولت‌ها و نیز وضعیت بازار گره خورده و در نتیجه، چیزی جز نابودی اصول و

آداب اخلاقی به ارمغان نیاورده است. به علاوه، از آنجا که درون داده های عرضه شده از بیرون، همواره با کمبودها و مشکلاتی همراه است که نتیجه آن، شکل گیری اختلاف و رقابت بین طبقات جامعه و نیز بین مناطق مختلف است، بذر خشونت و نزاع در عرصه های زندگی نشانده می شود.

سومین موج جهانی سازی: تجارت آزاد

در حال حاضر، تحقق جهانی سازی و گسترش نظامی همگون و یکنواخت، نه به مدد دولت های ملی، بلکه به کمک قدرت های جهانی صورت می گیرد که در پی کنترل و تسلط بر بازارهای جهانی هستند. در عصر ما، «تجارت آزاد»، استعاره ای حاکم برای تحقق جهانی سازی است. واقعیت آن است که این پدیده، نه تنها به حمایت از آزادی جوامع و کشورها پرداخته است، بلکه مذاکرات و معاهده هایی هم که در این راستا تبیین و تدوین شده، به ابزاری جهت استفاده از خشونت و اعمال قدرت تبدیل شده است. خلاصه اینکه دیگر دوران جنگ سرد به سر آمده و عصر جنگ های تجاری آغاز شده است.

نمونه برجسته ای از اعمال خشونت در عصر تجارت آزاد، قانون تجارت ایالات متحده آمریکا به ویژه بند ۳۰۱ آن است که به ایالات متحده این اجازه را می دهد اگر کشوری بازار خود را به روی شرکت های امریکایی نگشاید، با اقدام یک جانبه آمریکا روبه رو شود. این بند، علاوه بر تحمیل نوعی آزادی در روند سرمایه گذاری، به تحمیل نوعی کنترل انحصاری بر بازار با توسل به حمایت حقوق مالکیت فکری می پردازد. در حقیقت، تجارت آزاد، الگو و آرایشی نامتعارف است که با تلفیق آزادسازی و سیاست حمایت از صنایع داخلی، در جهت منافع غربیان گام برمی دارد.

کشورهای جهان سوم در برابر گسترش گات [سازمان تجارت جهانی] و مشخصاً در برابر نظام خدمات، سرمایه گذاری و حقوق مالکیت فکری، از خود مقاومت نشان داده اند. پیمان گات با کمک سازمان تجارت جهانی، با افزودن عنوان «مرتبط با تجارت» به معاهده «حقوق مالکیت فکری»، نه در پی نظم بخشیدن به تجارت بین المللی، بلکه در اصل، به دنبال تعیین سیاست های داخلی کشورهاست.

واقعیت آن است که روند گسترش تجارت آزاد، ماهیتی غیرمردمی و یک جانبه دارد. پیمان هایی همچون گات، همواره بر عموم مردم و نیز شرکای تجاری ضعیف تر همانند کشورهای جهان سوم تحمیل می شود.

امباسودر جارامیلیو با بیان این نکته که یک ساختار دیکتاتور و خودکامه در حال ظهور است، می گوید: «بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، هنوز هم در پی آن هستند تا به عنوان مرکز ثقل تصمیم گیری های اقتصادی مهمی که کشورهای در حال توسعه را متأثر از خود می سازد، باقی بمانند. همگی ما شاهد شرط و شروط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بوده ایم. همه ما از ماهیت نظام تصمیم گیری چنین سازمان هایی مطلعیم؛ ماهیتی که با چهره ای غیرمردمی، بدون صداقت، اصول آمرانه، رد نظر دیگران در خلأ بحث ها و ناتوانی آن ها در اثرگذاری بر سیاست های کشورهای صنعتی، عجین شده است».

حقیقت آن است که تجارت آزاد به صورت گسترده ای، آزادی و نیز نفوذ شرکت های چندملیتی را با هدف سرمایه گذاری و سوداگری در بیشتر کشورها گسترش بخشیده است. تجارت آزاد، یک جریان آزاد نیست، بلکه هدف آن، حمایت از منافع اقتصادی شرکت های چندملیتی قدرتمندی است که هم اکنون هفتاد درصد تجارت جهانی را عهده دار هستند؛ شرکت هایی که در نظرشان،

گسترش تجارت جهانی، ضرورتی انکارناپذیر جلوه می کند. در واقع، آزادی شرکت های چندملیتی، بر اساس فروپاشی آزادی مردم سراسر جهان و نیز بر بقایای استقلال جهان سوم بنا شده که هنوز هم پس از تجربه دو موج استعمار، آثاری از آنها باقی مانده است.

در اصل، گات با فلج کردن سازمان های مردمی کشورهای مستقل، هم چون انجمن های محلی، دولت های منطقه ای و مجالس مختلف، به سدی در برابر تحقق خواسته های آن ها تبدیل شده است. گات ممکن است تا اندازه ای به افزایش حجم کالاها و خدمات در سراسر جهان یاری رساند، ولی به همین میزان می تواند به افزایش بیکاری و کمبودها و اختلال در روند زندگی افرادی دامن بزند که از این چرخه اقتصاد جهانی بازمانده اند. وزیر تجارت هند، در سال ۱۹۹۴ به این مسئله اعتراف کرد که میزان بیکاری در این کشور، در نتیجه اعمال سیاست های پیمان گات، به صورت قابل توجهی افزایش یافته است.

هم اینک معیشت صدها میلیون کشاورز در سراسر جهان، با مقررات پیمان گات و بیوتکنولوژی های جدید تهدید می شود. طرح برنامه هایی با عنوان «بازنشستگی تولیدکنندگان» در معاهده های کشاورزی، اساساً نوعی سیاست در راستای خارج کردن کشاورزان سنتی است. به علاوه، کنترل انحصاری بر بذر و گونه های گیاهی، به افزایش فشار بر کشاورزان خرده پای جهان سوم می انجامد که در واقع، پرورش دهندگان و حافظان اصلی منابع ژنتیک گیاهی هستند.

به هر جا بنگریم، می بینیم روند جهانی سازی به فروپاشی اقتصادهای محلی، نابودی نهادها و سازمان های اجتماعی، تحمیل ناامنی و ترس و درگیرهای داخلی انجامیده است. در واقع، اعمال خشونت علیه معیشت مردم، خشونت هایی را می آفریند که زمینه ساز جنگ ها می شوند.

تنها یک راه برای جلوگیری از گسترش این خشونت‌های فراگیر وجود دارد. ما باید با حساسیت و احساس مسئولیت، هر که و هر جا که هستیم، بار دیگر، با توسل به «تنوع» در ابعاد مختلف آن، صلح و آشتی را برقرار سازیم. ما بایستی بیاموزیم که تنوع، نه نسخه‌ای برای درگیری و هرج و مرج، بلکه تنها فرصت ما برای داشتن آینده‌ای مانا تر و عادلانه تر در ابعاد و شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و زیست محیطی خواهد بود. سرانجام اینکه، تنها راهکار بقا و ادامه حیات ما همین است و بس.

(۱)

۱- فصلی از کتاب: «Biopiracy» نوشته «Vandana Shiva»، سیاحت غرب، شماره ۷.

آیا ما واقعاً یک دهکده جهانی می خواهیم؟

□ استفن ال. تالبوت (۱)

چکیده

«سیم کشی کردن جهان»، از الزامات تجارت است و از این منظر، «دهکده جهانی» عبارت است از «فروشگاه های جهانی» که به جای آرامش روستایی، به سرگشتگی بشری دامن می زند. فرهنگی که در این دهکده، حاکم است، بر بنیاد رقابت بی رحمانه یک روستایی با روستایی دیگر قرار دارد. بدین ترتیب، بهتر است دهکده جهانی را که حاصلش جز جهانی کردن استثمار و درگیری ها نیست، «دهکده استعماری» بنامیم.

لازمه وجود دهکده جهانی، همسان سازی فرهنگی جهانی است و چون حالت آمرانه ای دارد و در راستای منافع امپریالیستی صورت می گیرد، دیگر برای فرهنگ های بومی و بدیل جایی باقی نمی گذارد. بنابراین، استعمار قدیمی در قیافه جدید دهکده جهانی و جهانی سازی ظاهر شده است و بسیار دردسرساز خواهد بود و در این مفهوم، نوعی تمامیت خواهی جهانی را می توان دید. باید بپذیریم که زندگی انسان، نه در درون شبکه اطلاعات، بلکه تنها در درون دریایی از معانی می تواند حفظ و تقویت شود.

اگر ما سیاره سیم کشی شده خود را «دهکده جهانی» بخوانیم، این نام گذاری

۱- Stephen L. Talbot، نویسنده امریکایی و پژوهشگر عوارض فرهنگی و اجتماعی تکنولوژی های جدید.

به همان اندازه معنی دار است که آن را «فروشگاه های جهانی» شرکت های چندملیتی بنامیم. به همین صورت، شما می توانید معانی زیاد دیگری را هم فقط به نخستین کلمه عبارت بالا ضمیمه کنید. در هر حال، تقریباً همه بار مفهومی دهکده جهانی با کلمه دوم آن نمودار می شود. از آنجا که تنها تعداد بسیار اندکی از ما، تجربه های مستقیمی از فرهنگ سنتی روستایی داریم، هر کس از اینکه ما در مورد این فرهنگ صحبت می کنیم، دچار شگفتی می شود.

هیچ کس شکی ندارد که سیم کشی کردن جهان از الزامات تجارت است. دهکده جهانی در نخستین ارزیابی، عبارت است از فروشگاه های جهانی که (به جای آرامش روستایی)، فقط به سرگشتگی بشری می افزاید؛ زیرا الگوهای جامعه ای که ما درون شرکت هایمان ساخته ایم، زیاد به روستا شباهت ندارد.

اکنون همه چیز در مجاورت هم قرار گرفته اند، ولی حتی در بسیاری از جوامعی که زندگی روستایی در آنها مرکزیت دارد _ جوامعی که در آنها، ارتباطات شبکه ای آن قدر آسان است که هر کس به همسایه خود سلام می کند _ افراد در درون دیگ جوشان خشم و جدایی فزاینده قرار دارند. در این جوامع هم یک روستایی، بی رحمانه با روستایی دیگر رقابت می کند. مطمئناً این جامعه ای نیست که ما می خواهیم آن را جهانی کنیم. ممکن است پرسید: پس مدل ما کدام است؟ شاید صرفاً یک احساس ترسناک و امر طعنه آمیزی در این میان وجود دارد که می خواهد ما را آماده سازد تا تولد دهکده جهانی را _ در حالی که دهکده های موجود در سراسر دنیا در حال تخریب خود هستند _ خوش آمد بگوییم. تفکرهای ناخوانده ای هم وجود دارند و این روند را این گونه نقد می کنند: آیا تحولات موجود که ما مشتاقانه پذیرای آنها هستیم، نیروهایی هستند که می خواهند خودشان را از

میراث دهکده استعماری

نیروهای ستیزه جوی قومی فعلی، دست کم، این درس بديهي را به ما آموخته اند: راه هایی وجود دارد که بتوان انسان های متفاوت را گردهم آورد، مانند: ایجاد مؤسسات مشترک، یک نقدینگی مشترک برای مبادلات فرهنگی، اهداف و تعهدات مشترک در عرصه جهانی. این در حالی است که هنوز پل زدن میان این شکاف های جهنمی که بین انسان و انسانیت فرد فاصله می اندازند، با شکست روبه رو می شود. منظور ما فقط این نیست که تجربه شوروی و استعمار افریقا شکست خورده است. این دو پدیده در بسیاری از نمودهای ملایم خود، اقداماتی هم انجام داده اند. علاوه بر آن، این دو پدیده، اطفال زودرس موجود عظیم الجثه ای بودند که سوء تفاهم ها و ستیزه های آینده را به وجود آوردند. هیچ کس نمی تواند تردید کند که طبیعت فرافرهنگی این تجربه ها (شوروی و استعمار) _ مثل تمایل به جهانی سازی و عقلانی کردن روابط متقابل بشری، البته بدون شالوده مناسب در اعماق بشریت و بدون دیدار حقیقی انسان ها با هم در ورای مرزهای مصنوعی و جداسازی فرهنگی _ در فجایع کلان مناطق بومی هم سهم داشته است؛ فجایعی که در دهه های گذشته، مستعمرات سابق را رنجور کرده است. در این عرصه، به نظر می رسد دهکده جهانی هم به ابزار مناسب و در دسترس برای جهانی کردن درگیری ها خیلی شبیه است؛ کارویژه ای که قبلاً به وسیله «دهکده استعماری» به طور آشکار صورت می گرفت.

شاید فکر کنید که به دلیل وجود نوعی سلطه آمرانه شبکه های جهانی (بر جوامع بومی)، کینه های قومی از بین می رود؛ زیرا وجود این تسلط آمرانه،

شکل گیری کینه های قومی را ناممکن می سازد. بدین ترتیب، فاکس و همه چیزهای دیگر، دارای قدرت سیاسی می شوند. من شکی ندارم که احتمالاً شیوه های خاص تسلط، سرانجام از مرحله تاریخی خود عبور می کنند _ حتی ممکن است ارتباطات الکترونیکی هم تا حدودی در این گذار نقش بازی کنند _ آنچه مرا نگران می کند، این احتمال است که ما در درون یک چشم انداز اجتماعی و تکنولوژیکی قرار بگیریم که با خلأ معنوی دست و پنجه نرم کند و همین امر سبب شکل گیری حکومت های ستمگری شود که در قدیم وجود داشته اند. آیا واقعاً ما می توانیم ادعا کنیم، آهنگ اغواکننده ای را تصنیف کرده ایم که می تواند همسایه را به همسایه نزدیک کند؟ این آهنگ هرچه می خواهد باشد، ولی بدبختانه، طور دیگری در روستاهای بوسنی نواخته شده است؛ روستاهایی که مردم آن در طول سالیان دراز می توانستند با یکدیگر، به دور از هرگونه موانعی، مصاحبت کنند. پرداختن به این مسایل، ظرافت زیادی را می طلبد؛ زیرا با تفکرات مهم و حساس مربوط به ایجاد و توسعه ارتباطات مناسب الکترونیکی پیوند پیدا می کند.

ایجاد سهولت در ازدواج

به نظر می رسد در مورد این نظرها، احتمالاً در اینترنت زیاد کار می شود و این در حقیقت، دقیقاً همان چیزی است که مرا نگران می کند. ما در بررسی دیدگاه های سیال در مورد فرهنگ جدید الکترونیکی، به طور طبیعی، درباره بشریتی سخن خواهیم گفت که دچار انتزاع شده است. بشر امروزین در تبادل اطلاعات مشارکت دارد و به شاخص های سهل صرفاً تکنیکی متعهد است و تصوراتش هم منطبق با شرایط الکترونیکی است و از این طریق می خواهد دوباره «دهکده بهشت» را به دست آورد.

این در حالی است که قدرت های مدعی صلح، به صلح و تفاهم جهانی مبتنی بر این گفتمان شناور، توجه اندکی دارند.

ما باید این قدرت ها را فرا بخوانیم و از آنها کمک بگیریم تا دهکده ای را که ساکنان آن دست به تجاوز و تحریف می زنند و همسایگان خود را می کشند، به دهکده ای واقعی تبدیل کنیم. علاوه بر آن، گفتمان فراگیر، ولی ایجاز گرای «مبتنی بر غنای اطلاعاتی»، به روابط متقابل بیشتر جوارحی و انسانی کنونی تعلق دارد و این گفتمان احتمالاً بخشی از فرمولی است که برای از خود بیگانه کردن دو طرفه به کار می آید؛ پی آمدهایی که ما اکنون آنها را در جهان می بینیم.

نمی گویم که اظهار رابطه عمیق انسانی نسبت به انسان دیگر از طریق پیام اینترنتی ممکن نیست. نیازی نیست که به من گفته شود چطور با همسر خود از طریق اینترنت دیدار کنم یا چطور به شیوه الکترونیکی و موفقیت آمیز در پرداخت وجه برای انجام یک کار خیر، مشارکت کنم. من این چیزها را بلد هستم و به دلیل وجود آن ها هم خوشحالم. به هر صورت، برای مثال، مردم سراسر بوسنی تا یکی دو سال اخیر خیلی خوشحال بودند که از طریق اینترنت می توانند دخترانشان را راحت تر شوهر بدهند. البته (در این تحول جدید اجتماعی)، موضوع های مربوط به شناسایی بافت های ظریف شکل گیری نیروها (و سنت های جوامع) نادیده گرفته می شوند؛ شناختی که در روشن شدن آینده غیرمنتظره هم به ما کمک می کند.

به هر جهت، یک فرهنگ الکترونیکی جهانی، انسان ها را به هم پیوند می دهد. با این حال، پرسش این است که آیا این اتحاد که با حداقل شرایط دیداری متقابل صورت می گیرد و بنابراین، توطئه آمیزتر می نماید، بیشتر از اتحادهای سیاسی شکست خورده گذشته، موجب گسیختگی اجتماعی

نمی شود؟ تصور این موارد، به صورت ناراحت کننده ای، مشکل است. برای مثال، چه تعداد از مردم یوگسلاوی در سال ۱۹۹۰ می توانستند به قلبشان و همسایگانیشان رجوع کنند و تشخیص دهند آتش سوزی بزرگی در راه است؟ این تشخیص شاید دقیقاً همان نوع تشخیصی باشد که در فرهنگ «آن لاین» اینترنتی، مؤثرتر از هر حاکمیت بیرونی می تواند سرکوب شود. در حقیقت، بسیاری از افراد _ به اعتراف خودشان _ اینترنت را نه به عنوان فرصتی برای رویاروی شدن با شرایطی که خود در آن قرار دارند، بلکه برای زندگی کردن در تخیلات خود برگزیده اند.

انتقال تکنولوژی

بر اساس همه برآوردها، دهکده جهانی، مخلوق تکنولوژی است. بسیاری از کسانی که معمار این دهکده خواهند بود، به پتانسیل های بی پایانی علاقه مند هستند که به وسیله دیش های ماهواره ای نصب شده روی خانه های کاه گلی، مشخص و عرضه می شوند. ترسیم تصویر خیالی تکنولوژی از ماهواره، افراد را برای مشارکت در کسب اطلاعات و همکاری و کسب قدرت اساسی و تغییر آرمانی اجتماع بومی خود فرا می خواند.

در این میان، آنچه نادیده گرفته می شود، خصوصیت یک جانبه و همانندسازی اجباری است که در نتیجه ایجاد پل های فرهنگی، به وجود آمده است. جری ماندر و بسیاری از افراد دیگر، آمار بسیار تعجب برانگیزی را در مورد آثار امپریالیسم تکنولوژیکی بر مردم بومی در سراسر جهان ارائه کرده اند. یک دهکده جهانی که دیگر برای مردم بومی یا فرهنگ های بدیل، جایی باقی نمی گذارد، احتمالاً مثل استعمارگران قدیمی در قیافه جدید ظاهر شده و

در درس‌ساز است. با این حال، این گزاره، به جزئیات بیشتری نیاز دارد.

منابع احساس رضایت

در زمانی که ما عقلانیت کنونی خود را (بیشتر در شکل برنامه های کامپیوتری و سیستم های هوشمند) برای نیازهای اساسی کشورهای در حال توسعه به کار می بریم، زبانی که از جانب ما به این کشورها وارد می شود، به یک مشکل حاد تبدیل می شود. این عقلانیت که حتی از ذخایر معانی سابق خودمان هم جدا افتاده است، برای مردمی که می خواهیم به آنها کمک کنیم، احتمالاً امری بیگانه است. آن معنایی که ما در نظر داریم و برای آن، در نرم افزار و تکنولوژی سرمایه گذاری می کنیم، در بسیاری از موارد، غیرمعقول است.

دوریس ام شانهوف در «بیرفوت اکسپرت» یادآور می شود که مهارت فنی _ چیزی که آن را به دیگر کشورها صادر می کنیم _ همیشه محاط جامعه ای است که در آنجا شکل گرفته است و هرگز نمی توان آن را تماماً از جامعه ای که متعلق به آن است، بیرون کشید یا با نوع دیگری جایگزین کرد. وقتی ما برای کسب کیفیات ظاهری می کوشیم و می خواهیم نتایج این کیفیات را در آن سوی مرزهای فرهنگی هم به کار بریم، در این صورت، منطقی و مفروضات تکنولوژیک ما می توانند پیام آور تباهی و تلخی شوند. بدتر اینکه معمولاً جامعه ای که سیستم های تکنیکی غربی در آن سر برمی آورند، در بیشتر موارد، عناصر یک جامعه را ندارند. این گونه جوامع دارای ویژگی هایی صرفاً تکنیکی، تک بعدی و مبتنی بر انگیزه های تجاری هستند و به عرصه تحقیقاتی شرکت ها و سازمان های تماماً عقلانی تبدیل می شوند.

ما در درون جامعه خودمان شاهدیم که حتی غذا هم سوژه دست کاری

تکنولوژیکی قرار می گیرد. ما می توانیم برای جامعه خود غذاهای مصنوعی متنوعی را تولید کنیم که شاید دارای مواد مغذی هم باشند. با این حال، چیزی که وسوسه انگیز است، این است که چنین تولیداتی را به مسایل مربوط به گرسنگی در جهان مربوط سازیم. این مسئله، مقاومت شگفت انگیزی را در جوامع هدف ایجاد می کند.

چیزی که برای ما صرفاً یک مسئله تکنیکی شده است، برای دیگر فرهنگ ها به عنوان یک حلقه رابطه پیچیده معانی عمیق، باقی خواهد ماند. عقلانیت شگفت انگیز موجود در راه حل های ما همه چیز دیگر را به آسانی خراب می کند.

متخصص تکنیک پیچیده در یک کشور ثروتمند باید بداند که مردم در کشورهای حاشیه چگونگی زندگی خود را می گذرانند و چطور روزانه به این سو و آن سو می جهند و با مرگ و ناامنی دست و پنجه نرم می کنند. این متخصص باید بداند که گاهی همین مردم، در مقایسه با وی شادمانی، عقل و همدلی بیشتری دارند؛ با وجود اینکه او دارای دانش، ثروت و برتری تکنولوژیکی است.

معنی این سخن، توجیه حضور مداوم فقر نیست، بلکه فقط می خواهم به جهان درونی توجه دهم و می خواهم بگویم، تنها از همین درون است که می تواند معنا برخیزد. وقتی که تکنولوژی، دنیاهای درونی را به طور خودسرانه تخریب می کند، در این صورت، دیگر جنبه اجبار آمیز و منطقی آن به امری مضحک تبدیل می شود و حالت تمسخر مکانیکی به خود می گیرد. با وجود اینکه این تجاوز به محیط، به صورت خودکار صورت می گیرد و با وجود طبیعت کنترلی ناشدنی که تکنولوژی امروزین غرب دارد، این تکنولوژی به طور

قریب به یقین، جهان درونی (فرهنگ) جوامع دریافت کننده تکنولوژی را نابود خواهد کرد. این روند نابودسازی احتمالاً بسیار سریع تر از روند تخریب فرهنگ کشورهای نخستین صاحب تکنولوژی خواهد بود.

تکنولوژی به جای فرهنگ

شانهوف یادآور می شود آنچه را صادر می کنیم، دیگر تنها تولیدات مختلف فنون غربی نیست، بلکه «خود فنون غربی به تکنولوژی صادراتی تبدیل شده است». این صادرات را در شکل سیستم های هوشمند می توان مثال زد. این صادرات برای بسیاری از موارد دیگر، به جز سیستم های هوشمند نیز صحت دارد. زیرساخت های تکنیکی، از جمله شبکه های کامپیوتری که از طریق آنها در مورد هر چیزی به طور فزاینده سرمایه گذاری می شود، امپراتوری خاص خود را تحمیل می کند.

اگر موارد دیگر را کنار بگذاریم، در همین مفهوم «دهکده جهانی»، نوعی از تمامیت خواهی جهانی وجود دارد. این دهکده، آشکارا، یک چیز را از ما می خواهد: قبل از هر چیز، ما باید به خود بقبولانیم که به هر چیز بومی حمله کنیم و این حمله نیز به خاطر معانی مربوط به ذات مسئله صورت نمی گیرد، بلکه به دلیل ضرورت های الزام آور خود سیستم جهانی انجام می شود. کشاورزان روستای نپال شاید به دیش ماهواره احساس نیازی نکنند، ولی آن را دریافت خواهند کرد؛ چون پیش نیاز «توسعه» است.

همان گونه که پیش تر گفتیم، تحمیل اجبارآمیز تکنولوژی، بافت معنایی را که جامعه به وسیله آن به هم پیوسته است، خراب می کند. سردرگمی ما در برابر منازعه های دهکده جهانی، منعکس کننده فراموشی این حقیقت است که زندگی

انسان تنها می تواند در درون دریایی از معانی حفظ و تقویت شود، نه در درون شبکه اطلاعات. وقتی ما این معانی را با منطق متفاوت و اطلاعات بی ریشه خود از هم می گسلیم، با این کار خود، روستاییان را در همان وضعیت پوچی می افکنیم که در جامعه خود توانستیم آن را با پر کردن سرگرمی های بی پایان تحمل کنیم.

تکنولوژی بی فرهنگ

حمله ما به سیم کشی شدن جهان به این دلیل است که روزی این سیم کشی به عنوان پدیده ای دیده خواهد شد که به اندازه دیکتاتوری های بی رحم این قرن (بیستم)، سبب انتشار بیشترین رنج و درد شده است. در این مورد هیچ شکی وجود ندارد.

میل ما به یک دهکده جهانی، با تأسیس شبکه های فیزیکی و همراه شدن با تکنولوژی آغاز می شود. البته در این صورت، جوامع بومی باید خودشان را با این ماشین جهانی مخرب فرهنگی که ناگهان در مقابلش قرار گرفته اند، انطباق دهند. این پی آمد، مدرک روشنی است که نشان می دهد دهکده جهانی مطلقاً در زمینه فرهنگ، ارزش یا معنا چیزی در چنته خود ندارد. دهکده جهانی در برابر مفاهیم سنتی یک جامعه، ارزش های دموکراتیک یا هر چیز دیگری که به تعمیق بهزیستی بشریت کمک می کند، چیزی ندارد تا ارائه دهد. دهکده جهانی، بستر خود را با الزامات منطقی، تکنیکی و بازرگانی و از طریق سیستم ها پر کرده است.

اگر ما واقعاً یک دهکده جهانی می خواستیم، باید کار خود را با فرهنگ بومی شروع می کردیم و یاد می گرفتیم که در این فرهنگ چطور زندگی کنیم؛

در آن مشارکت می جستیم؛ آن را ارج می نهادیم و نسبت به هر آنچه در آن برجسته بود _ مثل مواردی که جزو اصلی ترین و جهانی ترین ایده ال های آن فرهنگ هستند _ شناخت پیدا می کردیم و از درون این فرهنگ، ایده آل های توسعه و تکامل را تشویق می کردیم. هر فرهنگی تنها از این طریق می تواند خودش را ارتقا دهد.

تحول تکنولوژیکی تنها باید از طریق حفظ اصالتی صورت گیرد که تاکنون فرهنگ ها داشته اند و مردم نیز رشد و تعالی را آگاهانه انتخاب کنند. شانهوف می گوید: «چیزی که مهم است، توسعه است که شامل توسعه تکنولوژیکی و اقتصادی هم می شود و نقطه عزیمت این توسعه، باید نوع نگرش شخص و هدف زندگی از نگاه وی باشد، نه اینکه فقط تئوری تولید و مصرف در نظر گرفته شود. من هم اضافه می کنم که حتی این توسعه هم از یک تئوری تولید و مصرف کالای بی معنا که ما اکنون آن را «اطلاعات» می نامیم، بر نمی خیزد. در یک جامعه سالم، تکنولوژی از درون فرهنگ ظهور خواهد کرد.

اگر ما توجه خودمان را به فرهنگ معطوف نکنیم، به سختی می توانیم نقش مثبتی را در توسعه فرهنگ های دیگران داشته باشیم. معنی حقیقی سیم کشی جهان، در واقع، چیزی بیشتر از بهره برداری از فرصت های تجاری نیست _ یعنی ناب ترین هرزه گری _؛ پدیده ای که اکنون تقریباً همه ما درگیر آن هستیم. وادار کردن دیگر فرهنگ های جهان به تغییر شکل دادن خود از درون، بخش مشکل این تصویر است.

در زمانی که فرهنگ ها به جای ارجحیت یافتن، از طریق بهترین عناصر خاص خود، فرو می ریزند، فقط هرج و مرج به وجود می آید. این گردبادی است که گاهی آن را درو می کنیم. تلاش های غضبناک کنونی برای

هماندسازی همه جوامع از طریق الزامات غیرانسانی عصر اطلاعات، تنها این گرداب را شدیدتر می کند».

دروغ

از وقتی که ما به دلیل گزارش های مربوط به خرید شلوارهای جین آبی و رقص با موسیقی راک در روسیه و چین به خودمان لبخند زدیم، زمان زیادی نمی گذرد. ما به گونه ای می فهمیدیم، معنی این گزارش ها این است که داریم پیروز می شویم. در آن زمان، هیچ شک و شبهه ای وجود نداشت که این اعتماد ما بر حق است. ما از طریق تلویزیون تجاری، سینما و سرانجام منطق تماماً منسجم و تصویرهای بسیار واقعی از جهان، هر چه بیشتر در میان «دشمنان» خود نفوذ می کردیم. اکنون آثار منفی در حال ظهور در فرهنگ خودمان را درک می کنیم. اگر نتیجه این باشد، آیا «پیروزی» بدترین نتیجه و محصول ممکن نیست؟

این دروغ آشکار، ما را نسبت به خطرهای بعدی آگاه خواهد کرد. ما فرهنگی داریم که تا حدود زیادی در ریشه کنی آخرین نشانه های زندگی روستایی محیط اطراف خود موفق شده است و با «گسترش هرچه بیشتر تکنولوژی بنیان برانداز»، خودش را با تصویرهای عدنی دهکده جهانی انگیزه می بخشد. این صدای مضاعف فرهنگ ماست. تلویزیون ما هم کمک کرده است تا روستایی در پشت دیوارهای خانه خودش محصور بماند. اکنون که فرهنگ ما روستایی را به پای تلویزیون کشانده و او را به مشاهده بمب هایی مشغول کرده است که مثل باران بر سر بغداد فرو می ریزد. این فرهنگ دیگر نمی تواند جهان را به یک روستا تبدیل کند. ما نیز با تبدیل کردن تلویزیون به

کامپیوتر (که یک رابطه متقابل به وجود می آورد) و با سرمایه گذاری روی آن، باز هم نمی توانیم به طور ناگهانی، خود را آزاد کنیم (روابط متقابل، در میان دیگر روش ها، این امکان را به انسان می دهد که بمب را با دست خود به سمت هدفش هدایت کند). در هیچ کدام از این موارد، ما بهبودی مبادلات بشری را نمی بینیم. برای فرار از منطق سخت و مستبندی که شهر درونی خودمان یعنی «روستا» را در میان برج و باروت قرار می دهد و آن را منزوی می کند، هیچ گریزگاهی نیز وجود ندارد.

[\(۱\)](#)

معنای جهانی سازی برای کشورهای کوچک

□ ماهاتیر محمد (۱)

چکیده

بسیاری از کشورهای در حال توسعه کنونی، روزگاری مستعمره کشورهای بوده اند که امروزه علاوه بر توسعه یافتگی، در سایه استثمار منابع اقتصادی و طبیعی این کشورها، به ثروت های عظیمی دست یافته اند.

دکتر ماهاتیر محمد، نخست وزیر سابق مالزی، با اشاره به سوابق تاریخی استعمارگران دیروز و توسعه یافتگان امروز، معتقد است از ایده جهانی سازی نباید برای استثمار نوین کشورهای کوچک، غارت منابع طبیعی و بهره گیری ناعادلانه از نیروی کار ارزان این سرزمین ها، در کنار سلطه بر بازار این کشورها که به رشد بی کاری و فاصله طبقاتی خواهد انجامید، بهره گیری شود.

گفت و گوهای فراوانی که در مورد جهانی سازی مطرح شده است، نشان می دهند در یک فرآیند یا از سوی یک کشور، تلاش می شود آینده کره زمین رقم بخورد. از سوی دیگر، ما با افراد زیادی روبه رو خواهیم بود که با وجود زندگی در کشورهای کوچک، به سرزمین خود تعلق نمیخواهند داشت و البته

در تعیین سرنوشت آینده خویش نیز سهمی نخواهند داشت. در سایه جهانی سازی، کشورهای کوچک، ملیت خود را فراموش خواهند کرد؛ هر چند بسیاری از کشورهای دنیا تنها چند دهه است که مستقل شده اند. همچنین جهانی سازی هنوز هم برای بسیاری از مردم قابل درک نیست. البته آنان معتقدند که در پناه آن، زندگی مردم دنیا با چالشی بزرگ روبه رو خواهد شد.

تعداد کشورهای در حال توسعه دنیا، بسیار بیشتر از کشورهای توسعه یافته است. بیشتر این کشورها تا چند دهه پیش جزو مستعمره های قدرت های بزرگ بوده اند؛ قدرت هایی غربی که همگی امروزه علاوه بر توسعه یافتگی، ثروتمند نیز هستند.

باید به یاد داشت که بیشتر این مستعمره ها در دوره پیش از استعمار، یک واحد جغرافیایی مشخص نداشتند و ارتباط افراد این کشورها، بیش از اتکا به یک محدوده جغرافیایی، به تعلق های قومی وابسته بود. استعمارگران با تعریف مرزهای مصنوعی، هویت های جدیدی برای مستعمره های خویش به وجود آوردند. در این کشورهای جدید و مستقل، شاهد ترکیبی متنوع از اقوام و نژادها بودیم که ساکنان آن هیچ اشتراک فرهنگی معینی نداشتند. به کشورهای زیادی می توان اشاره کرد که پس از سپری شدن سال های متمادی از استقلال شان، اقوام و گروه های نژادی مختلف ساکن در این کشورها، هنوز هم ارتباطات سیاسی و حقوقی با یکدیگر ندارند. بدین ترتیب، روشن است که این نژادها و اقوام، تقسیم بندی جغرافیایی انجام شده از سوی استعمارگران را نپذیرفته اند و این تقسیم بندی ها را غیرمرتبط و ناهمخوان با ویژگی های قومی خود می دانند؛ چون این اقوام هیچ گونه فرهنگ، تاریخ یا نژاد مشترک در طول تاریخ نداشته اند. البته ایجاد تقسیم بندی های جدید و گسستگی اقوام و نژادهای مختلف

از هم یا ترکیب چند نژاد و قوم مختلف در قالب یک کشور، می توانست دست یابی به اهداف استعمارگران را تسهیل کند.

با پایان عصر استعمار در پایان جنگ جهانی دوم و آغاز استقلال کشورهای استعمار شده، شاهد ایجاد کشورهای جدید کاملاً مصنوعی بودیم. در این کشورها، اقوام و نژادهای مختلفی که در سایه قدرت استعمارگران، سال ها تحت استثمار و استعمار قدرت های بزرگ بودند و هرگز حق انتخابی نداشتند، کنار هم گرد آمده بودند. به دلیل نبود هم بستگی ملی میان افراد ساکن در این کشورها، شاهد کشمکش ها و جنگ های داخلی فراوانی در این مناطق تازه استقلال یافته بوده ایم که هنوز هم پس از گذشت دهه ها از استقلال آنان ادامه دارد.

صلح و سازگاری مصنوعی به وجود آمده در سرزمین های استعماری، واقعی، فرض شده است. نبرد مشترک گروه های قومی و نژادی مختلف علیه استعمارگران سبب اتحاد آنان با هم در جهت دست یابی به هدفی مشترک شده بود، ولی این هم بستگی موقتی برای تشکیل یک ملت متحد کافی نبود؛ چون آنان ویژگی های فرهنگی، تاریخی و ماهیتی خویش را فراموش نکرده بودند. امروز نیز ساکنان این کشورها از مصنوعی بودن سرزمین تشکیل شده خویش آگاهند، ولی به دلیل امکان به وجود آمدن جنگ ها و اختلافات جدید و دامنه دارتر، نمی توانند خواسته های درونی خود را مطرح کنند. بیشتر گروه ها و اقوام این کشورها، اصل عدم تعرض به حقوق یکدیگر را پذیرفته اند، هر چند در نقاطی نیز شاهد جنگ های استقلال طلبی بین گروه های نژادی و قومی مختلف هستیم. البته صرف نظر از وجود اختلافات نژادی و قومی و منطقه ای، این گروه ها همچنان در تعیین چگونگی ارتباط با یکدیگر، دچار مشکل هستند.

این اختلاف به ویژه در مناطقی که نژادهای مختلف، سطوح توسعه یافتگی متفاوتی دارند، جدی تر و دامنه دارتر است.

دخالت کشورهای شمال در جهانی سازی

جهانی سازی برای کشورهای در حال توسعه چه منافی داشته است؟ کشورهای توسعه یافته، جهانی سازی را به معنای گسستن مرزهای کشورها جهت استثمار اقتصادی بیشتر دنیا می دانند. هر کشوری، چه فقیر و چه غنی، توسعه یافته یا در حال توسعه، در سایه جهانی سازی به منابع کشور دیگر دسترسی خواهد داشت. در واقع، عده ای معتقدند با رشد جهانی سازی، کشورهای فقیر نیز می توانند در بازارهای کشورهای ثروتمند، بدون هیچ گونه محدودیتی، حضور یابند، ولی در صحنه عمل، کشورهای ثروتمند توانسته اند جایگاه خود را در کشورهای فقیر تثبیت کنند.

حامیان جهانی سازی همواره دنیا را همچون محیطی سالم برای رقابت و بهره برداری از آن نشان می دهند که همه قواعد مسابقه، عادلانه، طراحی شده است. آنان در این میان، دنیای بدون مرزی را نشان می دهند که همه کره زمین به عنوان یک ملت خواهند بود و همه موقعیتی برابر در آن خواهند داشت. البته باید دانست که اگر ما تنها یک هویت جهانی داشته باشیم، دیگر ملت ها وجود نخواهند داشت. همچنین استقلال ملت ها بی معنا خواهد بود. کشورهای تازه استقلال یافته و کشورهای کهن همگی از بین خواهند رفت و همگی برابر خواهند بود. آیا در واقع، چنین رویدادی رخ خواهد داد؟

تجربه چند دهه استقلال کشورهایی که در گذشته، مستعمره بوده اند، نشان داد استقلال این کشورها چندان واقعی نبوده است. حتی در بسیاری از موارد،

این کشورها وابستگی های بیشتری نیز به استعمارگران خود پیدا کرده اند. آنان چنین دریافته اند که سیاست، اقتصاد، ویژگی های اجتماعی و سیستم رفتاری شان، همه و همه، مستقیم یا غیرمستقیم، همچنان در کنترل استعمارگران پیشین یا دیگر قدرت های بزرگ قرار دارد.

در دنیای دو قطبی دوران جنگ سرد، این کشورها دست کم اختیار داشتند حاکمیت یک قدرت حاکم را بپذیرند، ولی در عصر جهانی سازی و تک قطبی، کشورها همین حق محدود را هم ندارند؛ چون خواسته یا ناخواسته باید استیلای قدرت های جهانی را بپذیرند. این شرایط، ما را به تفکر و می دارد که آیا جهانی سازی به معنای استقلال بیشتر یا برابری افزون تر برای این کشورهاست؟ جهانی سازی می تواند تنها یک معنا داشته باشد: کاهش استقلال و نبود جای گزینی مناسب برای آن.

البته در سال های اخیر، چند کشور مختلف نظیر ایران، عراق و لیبی با تحریم های بین المللی روبه رو شده اند؛ آیا این تحریم ها را تنها غریبان باید طرح ریزی و اجرا کنند؟ آیا در برابر اقدامات مخربی نظیر نقض حقوق بشر، تجاوز به حقوق کارگران، سوء استفاده از کودکان کارگر، آسیب های زیست محیطی و غیره نباید تحریم های مشابهی علیه کشورهای خطاکار، صرف نظر از واقعیت و جایگاه جهانی آنان اعمال کرد؟

روشن است که کشورهای توسعه یافته می خواهند از اهرم سازمان تجارت جهانی برای اعمال فشار و زورگویی علیه کشورهای در حال توسعه ای بهره بگیرند که با مشکلات و مسائل اجتماعی مختلفی نظیر حقوق بشر، آلودگی محیط زیست و بدرفتاری با کارگران دست به گریبان هستند. هر چند با اعمال این فشارها، رشد اقتصادی و رفاه شهروندان کشورهای خودشان با تهدیدهایی

روبه رو خواهد شد. هم اینک کشورهای غربی توسعه یافته نشان داده اند به این اتفاق تمایلی ندارند، بلکه تنها خواهان اعمال تحریم و فشارهای اقتصادی علیه کشورهایی هستند که به عنوان یک تهدید به شمار می آیند. کشورهای فقیری که تهدیدی علیه منافع غرب به وجود نمی آورند و منابع اقتصادی ارزشمند نیز ندارند، حتی در صورت نقض حقوق بشر و بدرفتاری با کارگران و سوء استفاده از کودکان، هیچ گاه تحریم نخواهند شد. البته اگر این کشورها تصمیم بگیرند با غرب رقابت کنند، به سرعت با فشارهای بین المللی و تحریم روبه رو می شوند. بدین ترتیب، همه این اقدامات، تنها به معنای جلوگیری از توسعه کشورها و ورود آن ها به باشگاه کشورهای توسعه یافته و صنعتی خواهد بود.

جهانی سازی کنونی سبب بی دفاع شدن کشورهای توسعه نیافته و ناتوانی آنان در حفظ میهن خویش می شود، درحالی که در جهانی سازی صحیح، این فرآیند باید سبب رشد سرمایه گذاری های خارجی در کشورهای در حال توسعه شود. در پرتو اعمال فشار کشورهای پیشرفته، مهم ترین مزیت رقابتی کشورهای در حال توسعه که نیروی انسانی موجود در این کشورهاست _ به ویژه به دلیل الزام آنان برای تصویب و اجرای قوانین مختلف حمایتی و اصلاحی _ در حال از بین رفتن است. البته این پرسش نیز به وجود می آید که بدون وجود این مزیت ها، دیگر اصولاً چه نیازی به سرمایه گذاری خارجی وجود خواهد داشت؟

از سوی دیگر، اگر یک کشور در حال توسعه که اقتصادی متعادل و موفق دارد، بازار خود را به روی همه دنیا بگشاید، شرکت های غول پیکر کشورهای توسعه یافته، به سرعت با حضور خود، شرکت های کوچک بومی این مناطق را از صحنه رقابت خارج خواهند کرد. برای مثال، بانک های بزرگ به سرعت جای گزین بانک های کوچک و محلی کشورهای در حال توسعه خواهند شد؛

چون این بانک ها در ابتدا می توانند حتی با داشتن ضرر مالی در این مناطق، به دلیل سودآوری در کشور خود یا دیگر مناطق، همچنان به فعالیت های خویش ادامه دهند. در مقابل، بانک های محلی توانایی چنین کاری را ندارند و در نهایت، یا منحل می شوند یا با ادغام در دیگر بانک ها، هویت خود را از دست خواهند داد. همین وضعیت در مورد شرکت های ارتباطاتی و مخابراتی، نیرو، شهرسازی و غیره نیز به وجود خواهد آمد.

یکی از اثرهای جهانی سازی اقتصادی، نابودی شرکت های کوچک کشورهای در حال توسعه است. آبر شرکت های بین المللی که خاستگاهشان در کشورهای توسعه یافته و پیشرفته غرب است، هر چیزی را خواهند بلعید. شرکت های تولیدی، تجاری و ارتباطی در کنار بانک ها همواره با رشد، ادغام، مدیریت یا انتقال مالکیشان به شرکت های بزرگ مرکزی کشورهای توسعه یافته، روبه رو هستند. در این میان، بازیگران کوچک کشورهای کوچک ممکن است جذب این شرکت ها شوند یا از بین بروند. بدین ترتیب، با انتقال مالکیت شرکت های بومی به کشورهای توسعه یافته، این شرکت ها دیگر در برابر سرنوشت زادگاه خود احساس مسئولیت نخواهند کرد.

ملت های دنیا نه تنها به دلیل ویژگی های سیاسی و جغرافیایی خود، بلکه مهم تر از آن، به دلیل وجود تفاوت های فرهنگی و شخصیتی موجود، با یکدیگر متفاوتند. توسعه فرهنگ و درون مایه های ملی، از طریق سیستم ارزشی این جوامع صورت می گیرد و در دنیای امروز، بدون تردید، با توسعه ارتباطات در میان جوامع، محیط سیاسی _ اجتماعی جوامع مختلف، بیش از همیشه دستخوش تغییر و تحول شده است.

به سوی یک فرهنگ جهانی فراگیر

جهانی سازی در همه جوامعی که در جریان فرهنگ جهانی، قرار گرفته اند، به وجود خواهد آمد. رشد و توسعه فن آوری اطلاعات (IT) نیز به تسریع فراگیر شدن این فرهنگ کمک کرده است. با این حال، نکته تأسف آور این است که صنعت فن آوری اطلاعات و رسانه های انتشار اطلاعات را دیگر بار همان بازیگران بزرگ یا همان آبرشرکت های غول پیکری هدایت و راهبری می کنند که در کشورهای توسعه یافته قرار دارند. دولت ها و دنیا ممکن است تمایل داشته باشند از این فن آوری های نوین برای دست یابی به اخبار و اطلاعات بهره گیرند، ولی آبرشرکت های فعال در بخش فن آوری اطلاعات ممکن است دیدگاه های دیگری در این مورد داشته باشند.

امروزه سکس و خشونت رسانه های تصویری، دنیای ما را به تسخیر خویش درآورده اند. تلاش های به عمل آمده برای تغییر این وضعیت نیز موفقیت اندک داشته است. البته باید به یاد داشت که رسانه های استفاده کننده از این دو موضوع (سکس و خشونت) سودهای کلانی به جیب می زنند. در سایه جهانی شدن، ما شاهد شکل گیری هزاران شبکه تلویزیونی ماهواره ای ۲۴ ساعته هستیم که ممکن است این غول ها، شکل گیری یک فرهنگ واحد جهانی را با سرعت بیشتری امکان پذیر کنند. بی تردید، این رسانه ها هیچ گونه محافظه کاری و مسئولیت پذیری در برابر اقدامات خویش ندارند؛ چون تنها موفقیت در سودآوری بیشتر می تواند بقای این شبکه ها و رسانه های تصویری بین المللی را تضمین کند.

پیدایش مشکلات کنونی اقتصادی در کشورهای غربی، نتیجه تغییر در فرهنگ این کشورهاست. مردم این کشورها از مردمی منظم و پرکار به افرادی

بی توجه و بی قید و بند بدل شده اند که همواره خواهان کار کمتر و کمتر، تفریح بیشتر و حقوق و دستمزدهایی بالاتر هستند. طبیعتاً هزینه های آنان بالا می رود و فعالیت های آنان به صورتی غیررقابتی در خواهد آمد. بدین ترتیب، آنان در رقابت با کشورهای شرقی و تازه صنعتی شده ها از بین خواهند رفت. اقتصاد کشورهای غربی هم با نزول روبه رو شده است و آنان نمی توانند به وضعیت اولیه برگردند؛ زیرا در سایه فرهنگ جدیدشان، امکان رجوع دوباره به ارزش های کهنشان را که موفقیت آنها مرهون آن است، نخواهند داشت.

بسیاری معتقدند غربیان برای بازبایی جایگاه گذشته خود با چالش های زیادی روبه رو خواهند بود، ولی عده ای دیگر بر این عقیده اند که جهانی سازی در کشورهای کوچک موجب خواهد شد کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه نتوانند هیچ گاه این شکاف به وجود آمده را ترمیم و اصلاح کنند.

جهانی سازی را نباید تنها در حوزه های اقتصادی و فرهنگی محصور کرد. در سال های اخیر ما شاهد دستگیری رئیس جمهوری یک کشور از طریق عملیات نظامی و از سوی یک کشور قدرتمند همسایه، محاکمه و بازجویی وی و در نهایت، صدور حکم زندان برای وی در یک کشور همسایه بوده ایم. این اعمال، نشان دهنده قدرت هایی فرامرزی است که در هیچ موافقت نامه ای پیش بینی نشده اند، ولی دیگران ملزم می شوند آن را بپذیرند.

اگر دنیای جهانی سازی شده ما با سلطه چند کشور روبه رو شود، آنان به خود اجازه خواهند داد به دلخواه خویش، هرکسی را دستگیر و مجازات کنند. البته روشن است که رهبران گناه کار باید مجازات شوند، ولی اگر آنان، رهبران کشورهای قدرتمندی باشند که نیروهای نظامی دنیا را در اختیار دارند، چه کسانی باید آنان را مجازات کند؟ آیا هرگز آنان حتی تحت تعقیب و

بازخواست قرار می گیرند؟ من کاملاً معتقدم که این اتفاق هرگز روی نخواهد داد.

همچنین در یک دنیای جهانی سازی شده، ما به سوی یک جهان مردم سالارتر حرکت نمی کنیم؛ زیرا این دنیا به سوی تثبیت حاکمیت کشورهای قدرتمند و سلطه گر پیش می رود. آنان به دنبال تحمیل خواست خود بر بقیه دنیا هستند و بدین ترتیب، شرایط جدید به وجود آمده، با دوره استعمارگری سال های نه چندان دور بشریت تفاوتی چندانی نخواهد داشت.

من معتقدم تاریخ در دو نسل، دایره بسته ای را پیموده است. پنجاه سال قبل، فرآیند استعمارزدایی آغاز شد و تقریباً در مدت ۲۰ سال، کاملاً به نتایج خود رسید. با این حال، در شرایطی که استقلال همه مستعمره های کشورهای غربی اعلام نشده بود، پیش از استقلال کامل و واقعی این مستعمره ها، روند استعمارگری جدید آغاز شد. به یاد داشته باشید که استعمارگران دیروز و امروز تفاوتی نکرده اند. این استعمارگران جدید هیچ گاه ماهیت فعالیت های خویش را افشا نخواهند کرد و مسئولیتی نیز در قبال اعمال خود نمی پذیرند؛ چون همواره می گویند ما خواهان تحمیل هیچ چیزی به دنیا نیستیم. البته در دنیایی پر از فقر، ناآرامی، آشوب و ناامنی که فجایع بی شماری همه روزه در آن روی می دهد، مسئولان این همه سیاه بختی، باید مسئولیت های خود را بپذیرند.

این اتفاقات همه آن چیزی است که ممکن است در سایه جهانی شدن روی دهد. این یک پیش بینی ناامیدکننده است. این حرف ها، ناامیدکننده به نظر می رسند. این سخنان، امیدواری زیادی را برای فقیران و ثروتمندان به ارمغان نمی آورد، ولی متأسفانه وقوع همه این ماجراها کاملاً ممکن است، مگر اینکه مردم کشورهای فقیر و غنی به پاخیزند و با چنگ و دندان خویش از رخ دادن

این اتفاق‌ها جلوگیری کنند. راه‌های متعددی برای مبارزه با کشورهای قدرتمند وجود دارد. این مبارزات می‌تواند به صورت جنگی چریکی سازمان‌دهی شود، ولی در نهایت، با پیروزی همراه خواهد بود. هر چند این مبارزات هنگامی آغاز خواهد شد که درکی کامل و همه‌جانبه از آنچه «جهانی‌سازی» نامیده می‌شود، وجود داشته باشد.

جهانی‌سازی ممکن است مدینه فاضله‌ای را برای ما به ارمغان آورد؛ دنیایی سرشار از فراوانی و رفاه که همگان به همه چیز دسترسی خواهند داشت، ولی اتفاق‌های کنونی، بسیار دورتر از آن رؤیایی است که به ما نشان داده بودند. همان‌طور که با پایان جنگ سرد، با ویرانی‌هایی انبوه و مرگ انسان‌های زیادی روبه‌رو بودیم، جهانی‌سازی نیز ممکن است همان نتایج را و حتی به صورتی بسیار وخیم‌تر به بار آورد. (۱)

امریکایی کردن، جهانی کردن و سکولاریزه کردن: همسان شدن ساختار رسانه ای امریکا و اروپا

□ دانیل سی. هالین (۱) و پائلو ماسینی (۲)

چکیده

در سراسر جهان، در عرصه ای که حوزه عمومی شکل می گیرد، یک روند نیرومند را به سمت افزایش شباهت هر چه بیشتر می توان دید. نظام های رسانه ای سراسر جهان در تولیداتشان، تجارت حرفه ای و فرهنگ هایشان و نیز در ساختار روابطشان با دیگر نهادهای سیاسی و اجتماعی، به طور فزاینده ای در حال شبیه شدن به هم هستند. در ضمن، نظام های سیاسی هم در الگوهای ارتباطی که به کار می گیرند، به طور روزافزونی در حال شبیه شدن هستند.

ما می خواهیم روند همانندسازی جهانی ساختارهای ارتباطی و حوزه عمومی را کشف کنیم و به ویژه، توجه خود را بر روابط میان رسانه ها و گروه های سیاسی و دموکراسی های صنعتی و سرمایه داری اروپای غربی و امریکای شمالی متمرکز کنیم.

امریکایی کردن و جهانی سازی

۱- Daniel C. Hallin، استاد دانشگاه کالیفرنیا در رشته علوم سیاسی و محقق در زمینه ارتباطات سیاسی و نقش رسانه های خبری در سیاست دموکراسی.

۲- Paolo Mancini، رئیس مرکز بین دانشگاهی ارتباطات سیاسی و استادیار دانشگاه کالیفرنیا.

بر پدیده همانندسازی ساختارهای رسانه‌ای جهانی، نخستین بار به عنوان یک موضوع علمی در ادبیات امپریالیسم فرهنگی، متعلق به دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تأکید شد. نظریه امپریالیسم فرهنگی، آشکارا بر نظریه نفوذ خارجی مبتنی بود. بر اساس این نظریه، همانندسازی، محصول تسلط فرهنگی است. توسعه جهانی صنایع رسانه‌های جمعی که در کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته به ویژه در ایالات متحده قرار دارند، سبب تخریب فرهنگ‌های بومی می‌شوند و یک دسته از اشکال فرهنگی منفرد و استاندارد شده را که با سرمایه‌داری مصرفی و استیلای سیاسی آمریکا پیوند خورده است، جایگزین آنها می‌کنند. اروپا در برابر این ادبیات موضع مبهمی در پیش گرفته است. رسانه‌های اروپایی به عنوان بخشی از نفوذ فرهنگی مسلط غرب بر کشورهای در حال توسعه دیده می‌شوند؛ در همان حال، ادبیات ابتدایی امپریالیسم فرهنگی هم به موضوع نفوذ آمریکا بر فرهنگ اروپایی می‌پرداخت.

در سطوح عمیق‌تر، با توجه به انواع ساختارهای رسانه‌ای و تجربه‌هایی که در حال ظهور هستند و سمت و سوی تغییر رابطه میان رسانه‌ها و دیگر نهادهای اجتماعی، منطقی است گفته شود «همانندسازی» عبارت است از درجه بالایی از هم‌گرا شدن رسانه‌های جهانی به سمت اشکالی که نخستین بار در آمریکا ظهور یافته‌اند. زمانی آمریکا در میان کشورهای صنعتی، تقریباً تنها کشور دارای ساختار پخش برنامه‌های تجاری بود، ولی اکنون پخش برنامه‌های تجاری، در حال تبدیل شدن به یک هنجار است. مبارزات انتخاباتی در اشکال رسانه‌محور و فردی شده و بهره‌گیری از تکنیک‌های مشابه بازاریابی تولیدات مصرفی (که در این حوزه نیز آمریکا پیش‌گام بوده است)، به گونه مشابهی، در عرصه سیاسی کشورهای اروپایی، به امری معمولی تبدیل می‌شود.

آشکار است که سمت و سوی جریان فرهنگی امریکا هم در این تحولات نقش بازی کرده است. برای مثال، «نهضت مطبوعات آزاد»، مفاهیم امریکایی حرفه ای شدن ژورنالیستی و آزادی مطبوعات را که در رسانه های خصوصی ریشه دارد، در اوایل دوره جنگ سرد به گونه مؤثری گسترش داد. در سال های پایانی این دوره، این روند از طریق نفوذ فرهنگی به شیوه های متفاوت، مثل آموزش حرفه ای، تحقیقات دانشگاهی در دانشگاه های امریکا و مؤسسات تحقیقاتی خصوصی و رسانه های فراگیر جهانی مثل هرالدری بیون و سی.ان.ان و محصولات فرهنگی عمومی مثل فیلم «همه مردان رئیس جمهور» تقویت شده است. مشاوران تبلیغاتی امریکایی در اروپا فعال هستند و مؤسسه های امریکایی نیز به شرکت های تلویزیونی درباره تولید اخبار (تجاری)، مشاوره می دهند.

در فعالیت های تازه علمی، این تمایل وجود دارد که انواع نفوذی که در آغاز به وسیله نظریه امپریالیسم فرهنگی شناسایی شده اند، زیر نام مفهوم گسترده تر و پیچیده تر «جهانی سازی» قرار گیرند. از این نظر، تنها یک کشور به دلیل صدور و تحمیل تصورات اجتماعی خودش سرزنش نمی شود، بلکه در این رویکرد، یک سری روابط متقابل پیچیده و مرتبط به هم در میان کشورهای مختلف و ساختارهای ارتباطی آنها صورت می گیرد. از آنجا که در تجزیه و تحلیل مفهوم «جهانی سازی»، امکان امتزاج منابع بیرونی نفوذ، با روندهای داخلی تحولات اجتماعی فراهم می شود، مفهومی مناسب تر به نظر می رسد و در فهم تحولات مرتبط با رسانه های اروپایی و حوزه عمومی اهمیت بسزایی دارد. به ویژه امکان تصدیق این موضوع وجود دارد که بسیاری از ساختارها و عادت های جاری که بر همسان شدن فزاینده سیستم ارتباطی جهانی مسلط است،

در ایالات متحده آزموده شده است. با وجود این، انتشار آن ها در سراسر جهان را در نتیجه تأثیر تنها یک عامل نمی توان دانست. این یک روند، یک طرفه نبوده است: هر جا که کشورهای اروپایی ابتکارهای امریکایی ها را به عاریه گرفته اند، این اقدام را _ به دلایلی که در اقتصاد و روندهای سیاسی خود آن ها ریشه دارد _ انجام داده اند و بیشتر این اصلاحات به گونه ای معنی دار انجام شده است.

اکنون باید از دو عنصر مهم جهانی سازی نام برد که آشکارا در درون اروپا ریشه دارند، هر چند تحولات جهانی اقتصاد سیاسی مهم در آن نقش داشته است. یکی از آن ها هم گرایی اروپاییان است. اتحادیه اروپا با ایجاد تلویزیون بدون «الزامات درون مرزی» (۱) در سال ۱۹۸۹، عاملان درصدد ایجاد یک بازار مشترک پخش برنامه برآمده است؛ هدفی که لازمه اش، همسان سازی رژیم های تنظیمی در سراسر این قاره است. این عنصر به همراه عنصر دیگر یعنی قانون اروپا، چندگانگی خط مشی های ارتباطی و الگوهای ارتباط میان رسانه ها و سیستم های سیاسی ملی را از میان برده است. چیزی که رابطه تنگاتنگی با آن دارد، عبارت از یک روند نیرومند به سمت بین المللی کردن مالکیت رسانه هاست. جست وجو برای سرمایه هر چه بیشتر جهت سرمایه گذاری در تکنولوژی های جدید و رقابت با بازارهای آزاد بین المللی، جریان نیرومندی را به سمت توسعه شرکت های رسانه ای چندملیتی ایجاد کرده است. این شرکت ها آشکارا برای دست یابی به اقتصادهای گسترده و باز و سود بردن از یکی شدن بازار، تمایل دارند هم محصول و هم تولید و هم روندهای توزیع را بین المللی کنند. به همین دلیل، برای همسان سازی استراتژی ها و تجربه های حرفه ای تلاش

می کنند. چرخه فراملی حرفه ای شدن و یکی کردن مدیریت شرکت یک گروه تولیدی خاص با چرخه جهانی همان تولید می تواند سبب تضعیف ویژگی های ملی شود. ویژگی هایی که دست کم تا حدودی در ایجاد سیستم های اقتصادی و ساز و کارهای کشورهای منفرد و جدای از هم نقش داشته است.

مدرن سازی و سکولاریزه کردن

اصطلاح «مدرن سازی»، بیشتر به عنوان یک بدیل برای «امریکایی کردن» ارایه شده است تا چنین وانمود شود که صرفاً نیروهای بیرونی، تحولات را در عرصه ارتباطات سیاسی اروپا خلق نمی کنند، بلکه این امر در روند تحولات اجتماعی درون جامعه اروپایی ریشه دارد. خود اصطلاح «مدرن سازی»، مشکل آفرین است؛ چون این اصطلاح به گونه ای، دلالت ضمنی بر تکامل گرایی دارد و این فرض ضمنی را در خود دارد که تغییر، به مثابه «پیشرفت» لزوماً یک طرفه است. این اصطلاح همچنین بسیاری از ابعاد تغییر – تکنولوژیکی، سیاسی فرهنگی، اقتصادی – را به صورت توده وار یک جا جمع می کند. این در حالی است که این ابعاد را باید به صورت تحلیلی و جدا از هم شناخت.

یکی از اجزای مهم دیدگاه مدرن سازی این ایده است که اهمیت استحکام هر گروه و مشخصاً گروه های سازمان یافته اجتماعی در آن است که راه را برای فردگرایی بیشتر هموار می کنند. بر اساس این دیدگاه، نظم سیاسی اروپایی، زمانی که بر مدار نهادهای اجتماعی – از جمله احزاب سیاسی، اتحادیه های تجاری و کلیساها – سازمان دهی شدند، در تعهدات ایدئولوژیکی و وفاداری های گروهی مرتبط با شکاف های اجتماعی گسترده تر، به ویژه طبقه اجتماعی و دین، ریشه داشتند. پیوند میان اشخاص و این گروه ها، هم محور هویت آن ها و هم

محور خوشبختی مادی آن هاست و نهادهایی که با این گروه‌ها مرتبط هستند، در حوزه عمومی سازمان دهی می‌شوند. اگر ارتباط سیاسی در حال تغییر شکل است، بدون توجه به فروپاشی این نظم سیاسی قدیمی و جایگزین شدن یک جامعه انشقاق یافته و فردی شده، قابل فهم نیست.

اصطلاح دیگری که ممکن است در درک طبیعت این تغییر کمک کند، «سکولاریزه کردن» است. کلیسا دیگر نمی‌تواند اجتماعی شدن یا رفتار مردمی را کنترل کند که اکنون جذب ارزش‌ها و نهادهایی می‌شوند که بر حوزه ایمان برتری می‌یابند. به همین نسبت، احزاب، اتحادیه‌های تجاری و دیگر نهادهایی نیز که نظم سیاسی را می‌سازند، نمی‌توانند بر جریان زندگی اجتماعی شهروندان مسلط شوند.

نقش رسانه

آشکار است که رسانه‌های گروهی نقش مهمی در روند تغییرات سیاسی بازی می‌کنند. در حقیقت، مرکزیت یافتن فزاینده رسانه‌های جمعی در روند ارتباطات سیاسی، در بسیاری از تعریف‌های مربوط به «امریکایی کردن» یا «مدرن سازی» و در بیشتر استدلال‌های مربوط به تغییر سیاسی، به عنوان یک موضوع محوری مطرح است. آیا تغییر سیستم رسانه‌ای، نقش علی مستقلی را در این روند بازی می‌کند یا فقط یکی از اثرهای روند تغییر اجتماعی یاد شده در بالاست؟ در متن بسیاری از گزارش‌های مربوط به تحولات اروپا، تغییر ساختار رسانه‌ای، به عنوان یک عامل مهم و مستقل در نظر گرفته شده است. برای نمونه، گفته می‌شود: «... تکنولوژی‌های جدید و... تحولات در رسانه‌های گروهی... سبب شدند رهبران احزاب بتوانند مستقیماً به رأی دهندگان متوسل شوند و به همین دلیل، نیاز به

شبکه های سازمان دهنده، رو به زوال است.» یا بیان شده است: «به طور فزاینده ای... رسانه ها امر اطلاعات و نظارت را خود برعهده گرفتند؛ زیرا آن ها به عنوان فراهم کنندگان بی غرض اطلاعات شناخته می شوند و رسانه های الکترونیکی، ساختارهای اطلاع رسانی راحت تر و شخصی را ایجاد کرده اند... رشد قابلیت دسترسی به اطلاعات سیاسی از طریق رسانه ها، از هزینه تصمیم گیری های آگاهانه کاسته است.»

به طور کلی، رسانه های گروهی، بسیاری از کارکردهای اطلاعاتی را که زمانی در کنترل احزاب سیاسی قرار داشتند، برعهده می گیرند. رسانه های گروهی به جای اینکه درباره انتخابات، از یک گردهم آیی انتخاباتی اطلاعات بگیرند یا این اطلاعات را از نظرسنجان احزاب کسب کنند، خودشان به منبع اولیه اطلاعات در مورد مبارزات انتخاباتی تبدیل شده اند. علاوه بر آن، احزاب سیاسی، آشکارا، رفتارشان را در واکنش به توسعه رسانه های جمعی، تغییر داده اند. احزاب سیاسی تمایل دارند سرمایه گذاری درباره کسب اطلاعات از آرای رقیبان خود، گردهم آیی ها و دیگر فعالیت های مستقیم را کاهش دهند و بیشتر توجه خویش را به مبارزات انتخاباتی از طریق رسانه ها معطوف کرده اند.

به هر حال، در بسیاری از موارد، تغییر ساختار رسانه ای، با همان دقتی که دیگر تغییرها، تجزیه و تحلیل می شوند _ چه از نظر مفهومی و چه از نظر تجربی _ تجزیه و تحلیل نمی شوند و ما درباره اینکه دقیقا چه چیزی در ساختارهای رسانه ای تغییر می کند و این تغییرات چگونه با روند گسترده تر تاریخی ارتباط می یابند، با ابهام های بسیاری روبه رو می شویم.

تلویزیون و سکولاریزه کردن

برای فهم تأثیر رسانه های الکترونیکی باید به ورای حضور صرف آن ها در سازمان اجتماعی شان نظر بیندازیم. در آغاز، حکومت های سیاسی در اروپا، رسانه های الکترونیکی را سازمان دهی کردند. شکل دقیق پخش برنامه از یک ساختار تا ساختار دیگر، به طور قابل ملاحظه ای متفاوت بود، ولی در بسیاری از این نظام ها، احزاب سیاسی بر ساختارهای پخش برنامه نفوذ زیادی داشتند، مثل موارد مشخصی که قانون متعلق به رسانه های آلمانی (که به این رسانه ها جایگاه ویژه و مهمی می دهد) از آن ها با عنوان «گروه های مرتبط اجتماعی» نام می برد. بنابراین، احتمالاً می توان انتظار داشت که رسانه های الکترونیکی به جای اینکه نقش سنتی احزاب سیاسی و گروه های سازمان یافته اجتماعی را از بین ببرند، آن ها را تقویت می کنند.

از جمله تحقیقی که در مورد تأثیر تلویزیون صورت گرفت، تحقیق ویک بولد (۱۹۷۹) بود که روی موضوع های جالب رسانه های آلمان متمرکز شده است. در هلند، پخش برنامه های رادیو تلویزیونی بر اساس مدلی که برای مطبوعات، آموزش و پرورش و دیگر نهادهای فرهنگی به کار گرفته شده است، سازمان دهی شد. هر کدام از اقشار مختلف جامعه آلمان دارای یک سازمان پخش برنامه های رادیو و تلویزیون جداگانه بودند، درست مثل مدارس و روزنامه های جداگانه ای که به طور سنتی داشتند. ویک بولد استدلال می کند تلویزیون آلمان «پایه های [نهادهای گوناگون اجتماعی] متعلق به این کشور را نابود کرده است؛ پایه هایی که در این جامعه وجود داشتند و (تلویزیون) به تغییر آن ها کمک کرده است».

نتیجه گیری

یکی از راه های تجزیه و تحلیل بسیاری از تحولاتی که در این مقاله بررسی شده اند، این است که بگوییم این تحولات تا عمیق ترین سطوح جامعه بازاری و سکولاریزه شده، رخ داده است. این لب مطلبی است که عموماً از آن با عنوان «مدرنیزه کردن» و در معنی عمیق ترش، «امریکایی کردن» نام برده می شود. این روند جهانی مشخصاً از طریق انتشار تجربه های فرهنگی و اجتماعی از یک کشور به کشور دیگر، به ویژه از امریکا به اروپا عمل می کند. در همان حال، این روند در نیروهای داخلی کلیت اروپا _ مثل تلاش عامدانه برای ایجاد یک «بازار مشترک» اروپایی که با بازار جهانی گره بخورد _ و نیروهای داخلی هر دولت _ ملت منفرد اروپایی ریشه دارد. رسانه های جمعی نقش مهمی را در این روند بازی می کنند و یکی از اثرهای مهم آن ها عبارت است از جابه جایی قدرت اجتماعی و سیاسی گسترده مهمی از مؤسسه های «متراکم کننده» اوایل این دوره _ مثل احزاب سیاسی، کلیساها، اتحادیه های تجاری و دیگر سازمان های «در رأس هرم» _ به رسانه های جمعی. این روند بر اساس اصطلاحی که مازولینی (۱۹۸۷) به کار برده است، درگیر یک جابه جایی از «منطق سیاسی» در پروسه ارتباطات به «منطق رسانه ای» است. بعد از آن، پدیده پیچیده ای که در نیازمندی های تکنولوژیکی رسانه ها ریشه داشت، یعنی ظهور حرفه ای شدن ژورنالیسم و الزامات تجاری آن رخ داد. در همان حال، نیروهای عمیق تر اجتماعی آشکارا وارد عمل شدند. به هر حال، نقش متحول کننده رسانه ها را تنها در بستر یک روند گسترده تر تغییر اجتماعی می توان درک کرد.

توسعه جهانی جامعه بازاری، تفاوت های ساختارهای ملی مرتبط با ارتباطات رسانه ای و سیاسی را کاهش داده است. البته مشکل است که بگوییم این روند هم گرا شدن ممکن است تا کجا پیش برود. این روند می تواند به همسان شدن

کامل و به نقطه ای بیانجامد که تفاوت های میان ملت ها از جمله تفاوت های میان امریکا و اروپا اساسا از بین برود. همچنین این روند هم گرا شدن می تواند قبل از همسان سازی کامل، متوقف شود. (۱)

۱- <http://communication.ucsd.edu>، سیاحت غرب، شماره ۲۷.

جهانی شدن و پی آمدهای آن

□ هری آرتورز (۱)

چکیده

«جهانی شدن و پی آمدهای آن»، موضوع سخنرانی پروفیسور هری آرتورز است که در میان جمعی از استادان و دانشجویان کانادایی دانشگاه «اسگدهاول» ایراد شده است. وی در این سخنرانی به بررسی تأثیر جهانی شدن بر فرهنگ، اقتصاد، اخلاق و محیط زیست پرداخته است و اساسی ترین دل مشغولی این پدیده را تصاحب پول، سرمایه و قدرت می داند. آرتورز معتقد است منطق دنیای امروز بر اساس «منطق بازار» قوام یافته و جهانی شدن، نه تنها یک واقعیت است، بلکه به پارادایمی جدید در عرصه جهانی تبدیل شده است و ما به عنوان تماشاگرانی بی اراده، مسحور شعبده های آن هستیم.

اجازه دهید سخنانم را با تعریفی از «جهانی شدن» آغاز کنم. عالمان «اقتصاد سیاسی»، «جهانی شدن» را نوعی نظم اقتصادی می دانند که در آن، جریان سرمایه، تولید، تجارت و اطلاعات بدون کمترین الزام و فشاری از ناحیه مرزهای جغرافیایی و حاکمیت دولت ها، به سوی اهداف منطقی خود در حال حرکتند. در این پروسه، تلفیق مواد خام و نیروی کار ارزان کشورهای جهان

۱- Harry arthars، پروفیسور حقوق بین الملل و استاد دانشگاه های نیویورک، تورنتو، مک گیل و آکسفورد.

سوم با سرمایه گذاری، فن آوری و مهارت های مدیریتی کشورهای صنعتی سبب به حرکت درآمدن چرخ های تولید و گشوده شدن بازارهای مصرف جهانی شده است.

با این تعریف از جهانی شدن، شاید شما هم دلایل کافی برای ابراز ناخشنودی از این روند رو به انحطاط پیدا کرده باشید؛ دنیایی که همه راه های آن به بازار و مصرف گرایی ختم می شود. جهانی شدن، بازار مکاره ای است که تولیدکنندگان و فروشندگان آن در تکاپوی اغوای مشتریان هستند و در سوی دیگر، مشتریانی که با دمیده شدن روح مصرف گرایی به کالبدشان، هر روز، خواسته های جدیدتری را بر تولیدکنندگان تحمیل می کنند.

شاید برای آگاهی یافتن از پی آمدهای ویران گر جهانی شدن، همین چند عبارت برای درک فاجعه ای که با آن روبه رو هستیم، کفایت کند، ولی برای درک عمیق تر پی آمدهای جهانی شدن باید نیم نگاهی هم به تاریخ تطور آن داشته باشیم.

تاریخ جهانی شدن با فراز و نشیب های فراوانی همراه بوده است. در چهارصد سال قبل و با تشکیل کمپانی های «هند شرقی»، «هادسون بای» و دیگر شرکت های رقیب از کشورهای چو هلند و فرانسه، رقابت برای تسخیر بازارهای جهانی آغاز شد و شرکت های بزرگ تجاری به عنوان نمایندگان دولت هایشان، هدفی جز انباشت سرمایه و کالا را دنبال نمی کردند. این روند در طلیعه قرن هجدهم و با تشکیل شرکت های بیمه، شرکت های سهامی عام و خاص، مؤسسه های حمل و نقل دریایی، بازارهای سهامی و بورس، به مرحله ای رسید که موجی از امید به آینده بهتر را در دل مردم آن روزگار روشن کرد. البته این «امیدها» کم کم به «بیم» تبدیل شد و روند رو به رشد جهانی شدن، آثار ویران گر خود را در عرصه های فرهنگی، اجتماعی و زیست محیطی به نمایش

گذاشت تا مردم به تدریج، سیطره و حاکمیت بی رقیب پول و قدرت را با گوش و پوست شان بهتر لمس کنند.

بزرگ ترین دل مشغولی جهانی شدن، پول، سرمایه و قدرت است. از این رو، در آغاز قرن بیستم، از یک سو، شاهد به تاراج رفتن خصایل انسانی و فطرت ناب بشری و از سوی دیگر، حاکمیت بی رقیب خیانت، بی وفایی، آزمندی و حرص و طمع بودیم که این رذایل نفسانی از الزامات جدانشدنی پدیده جهانی شدن هستند.

جهانی شدن در آستانه قرن بیست و یکم، چهره دیگری از خود به نمایش گذاشت؛ چون کشورهای صاحب سرمایه با بهره گیری از پیشرفته ترین فن آوری ها و ادغام شرکت های چند ملیتی و هضم اقتصادهای محلی و منطقه ای، حیطه فرمانروایی شان را بر بازار مصرف و کالا، روز به روز گسترش دادند تا یکی از مهم ترین مأموریت ها و کارکردهای جهانی سازی که پیچیدن نسخه ای واحد برای تمام دنیاست، تحقق یابد.

جهانی شدن، پدیده ای است پیچیده، مبهم و رازآلود که روایت واحدی از آن نمی توان داشت. جهانی شدن به امری محتوم و اجتناب ناپذیر برای بشر امروز تبدیل شده است، ولی آنچه مرا به عنوان یک تماشاگر و ناظر بی اراده می رنجاند، آن است که این پدیده، نه تنها کمال گرا نیست، بلکه بشر امروز را با قساوت تمام به سوی کژراهه های گمراهی می کشاند.

جهانی شدن، نه تنها یک واقعیت است، بلکه به پارادایمی جدید در عرصه جهانی تبدیل شده و مسیر جدیدی را برای درک واقعیت دنیای امروز به روی ما گشوده است. جهانی شدن در بخش فرهنگ نیز با اما و اگرهای فراوانی دست به گریبان است. چرا باید تولیدات فرهنگی و هنری امریکا تمامی مرزها را در

نوردد، ولی در پایتخت حاکمیت دولتی جهانی، دروازه های فرهنگی به روی اپرای چینی، رقص هندی یا فیلم های فرانسوی و موسیقی پاپ ایتالیایی، گشوده نشده باشد.

در بخش جرم و جنایت هم اگر منصفانه بخواهم سخن گویم، جهانی شدن مایه خلق جرم و جنایت در جهان نبوده است؛ چون انسان ها قبل از این دوره هم مرتکب جرم و جنایت می شدند. با این حال، این واقعیت کتمان ناپذیر را نباید نادیده گرفت که جهانی شدن زمینه ساز تولد جرایم جدید و گسترش جرم و جنایت با استفاده از ابزارها و فن آوری های نوین بوده است. بخش اعظم دنیای امروز در تسخیر امواج رادیو تلویزیونی، اینترنت و وسایل ارتباط جمعی قرار گرفته است. بنابراین، به همان اندازه که راه های گسترش جرایم، بیشتر شده، راه های مبارزه با جرایم و گروه های مافیایی و تروریستی نیز دشوارتر شده است؛ جرایمی که از ساختار اقتصادی جامعه امروز متولد شده اند و بخش اعظم آن بر محور مواد مخدر، پول های کثیف، تجارت سکس، بورس بازی، ترور، کلاه برداری و فساد می چرخند.

جهانی شدن هیچ عطف و ملایمتی با محیط زیست نشان نداده است. کارخانه های صنعتی به عنوان بزرگ ترین دشمنان محیط زیست، نقش اساسی در نابودی اکوسیستم کره زمین ایفا کرده و با آلودگی های محیطی، سرچشمه های حیات را در بسیاری از مناطق جهان خشکانده اند. جهانی شدن فقط به خود فکر می کند و به هیچ کس دیگر کاری ندارد. برزیل، نمونه ای از این مدعاست که به بهای نزدیک شدن به قلمرو کشورهای صنعتی، اصلی ترین کارگاه تولید اکسیژن در کره خاکی یعنی جنگل های آمازون را که به «ریه زمین» مشهور هستند، به تیغ جلادان سپرده است. امروز ما بیش از

هر زمان دیگری، شاهد شیوع بیماری های مرگ بار و مقاوم شدن ویروس ها در برابر پادزیست ها هستیم که خود، یکی دیگر از عوارض جهانی شدن است.

جهانی شدن قرار بود برای بشر امروز، رفاه عمومی، تأمین اجتماعی، اشتغال، آموزش، عدالت اجتماعی، خانه های سلامت و مؤسسه های حمایت از کودکان و سالخوردهگان را به ارمغان بیاورد. بر اساس آمارهای بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و مباحث نشست جهانی اقتصاد در داووس سوئیس، زنگ های خطر به صدا درآمده است و برنامه های جهانی سازی به گونه ای قوام یافته است که بسیاری از مردم از تأمین ضروری ترین نیازهای روزانه شان عاجز مانده اند. این در حالی است که روز به روز، شاهد اوج گیری قله های ثروت در کنار دره های هول انگیز فقر هستیم.

حاکمیت جهانی اقتصاد، هیچ گاه به صورت دموکراتیک و بر اساس رأی و نظر مردم عمل نمی کند، بلکه معیار در این نوع حاکمیت، الزامات بازار است، نه انتخابات و توجه به آرای عمومی، البته به شرط آن که بتوان در دنیای امروز به اصول و آرمان های دموکراسی معتقد بود.

در بسیاری از دموکراسی ها، این بازار است که جهت گیری سیاست را تعیین می کند و اصول و آرمان های بشری هم در پای آن قربانی می شوند. حکومتی که اقلیت صاحب قدرت، بر اکثریت بی اراده حکم می راند. (۱)

شش یادداشت کوتاه درباره جهانی شدن

چکیده

آنچه از نظر می گذرانید، شش یادداشت کوتاه درباره جهانی سازی، جنبه ها و پی آمدهای آن برای جوامع بشری است. در یک جمع بندی نهایی می توان گفت جهانی شدن و به تعبیر درست تر، جهانی سازی، شکل جدید استثمار و چپاول است که با شگردهای نوین و به مدد ابزارهای مختلف از جمله رسانه های جمعی که زیر سلطه و مالکیت سرمایه داران است، در حال شکل گیری و گسترش است.

۱. غرب و جهانی شدن: کودتایی مخفی

«در سال های پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده به دست افراد زیادی اداره شد و بالاخره رئیس جمهوری برگزیده شد که از طرف سران مملکت و گروه های اجرایی حمایت می شد و این ریاست، با همکاری بخش های اداری، سنا، تجارت های مهم، بانک ها، وکالت خانه ها، سرمایه گذاران و رسانه ها، دستاوردهای بخش خصوصی را شکل داد».

ساموئل هانتینگتون، مقاله «بحران دموکراسی»

از جمله مهم ترین رویدادهای دنیای کنونی، جریان «جهانی شدن» است. موضوع های کمی وجود دارند که با وجود اینکه درباره آن ها بسیار توضیح داده شده است، بد فهمیده شده اند. عقیده اکثریت مردم در این باره آن است که

جهانی شدن، یک حقیقت است و قبل از هر چیز، جهانی شدن در اقتصاد رخ می دهد و اجتناب ناپذیر است و این اجبار از طریق پیشرفت های بزرگ در جوامع و تکنولوژی به وجود می آید. در حقیقت، جهانی شدن، نه اجتناب ناپذیر است و نه از ملزومات اقتصاد و تکنولوژی به شمار می رود، بلکه جهانی شدن، یک انتخاب سیاسی است و جریان جهانی شدن، با دقت، مدیریت و کنترل می شود. اگر پیشی درونی داشته باشیم، متوجه می شویم روند جهانی شدن، شباهت بسیاری به یک کودتا دارد؛ یک انقلاب سیاسی مخفی که قدرتمندان آن را فرماندهی می کنند و ساختمان قدرت را (درون جامعه ای و بیرون جامعه ای) دگرگون می کند.

در چنین سیستم جهانی، سلطه بر ملتی خاص، معنای خود را از دست داده است و قدرت اصلی تصمیم گیری به رژیمی سپرده شده است که پایه و اساس آن، بین المللی است و ثروتمندان آن را اداره می کنند. هم اکنون این نظام متمرکز به صورت شبکه ای از بوروکراسی های بی نام و با شباهت بسیار به بانک های جهانی، صندوق بین المللی پول (IMF) و سازمان تجارت جهانی (WTO) وجود دارد. هیچ یک از این مؤسسه ها تظاهری به دموکرات بودن نمی کنند و بانک ها و نمایندگان شرکت های چند ملیتی آنها را اداره می کنند.

سرچشمه و منبع قدرت این نظام، از آنچه به اصطلاح «تجارت آزاد» نامیده می شود و از شرایطی پدید آمده است که همیشه مکمل وام هایی است که به کشورهای جهان سوم داده می شود. تجارت آزاد در حقیقت، یک «اسب تروا» است که در قالب اقتصاد مدرن پنهان شده است و هدف اصلی آن، گرفتن قدرت و سلطه از نمایندگان قانونی و انتقال آن به رژیم های تازه به وجود آمده ای است که به طور مشترک کنترل می شوند و چنین انتقال قدرتی، به

درستی با انتقادهای شدید ملی روبه رو می شود.

تظاهرات بر ضد جهانی شدن در غرب عادی شده است و تمام این تظاهرات را پلیس با بی رحمی و بی شرمی سرکوب می کند. در کشورهای جهان سوم، جایی که روند جهانی شدن، زندگی میلیون ها نفر را ویران ساخته است، چنین اعتراض هایی در ابعاد بسیار بزرگ تر صورت می گیرد و خشونت بیشتری در آن ها دیده می شود. در کشورهای جهان سوم، معترضان به روند جهانی شدن را تنها در خیابان ها نمی بینید؛ حتی عده ای از دولتمردان نیز برای دفاع از ملتشان در برابر تجاوزهای رژیم جهانی تلاش می کنند. مردم کشورهای جهان سوم، هر روز، بیش از دیروز، جهانی شدن را شبیه به استثمار غرب می بینند. در جهانی شدن، روش ها و سخنان جدیدی وجود دارد، ولی نتیجه همچنان استثمار مردم کشورهای جهان سوم و منابعشان است.

۲. جهانی شدن و کشورهای جهان سوم: استثمار با نامی جدید

در نظریه پ.ب. ۲۳ (ژولای سال ۱۹۴۱) چنین آمده است: «برای پایدار کردن اقتصاد و امکانات دهی به برنامه های سرمایه گذاری اصلی در مناطق عقب مانده و توسعه نیافته، به سیستم های جهانی سرمایه گذاری نیاز داریم.» رهبران غربی در طول سال های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ برای اتحاد و یک پارچگی جهان، این نظریه را به وجود آوردند. ایزای بومن، اولین شخصی بود که برای حل مشکل کنترل مناطق ضعیف تر _ به صورتی که این استیلای استعماری، آشکار نباشد _ نظریه ای بیان کرد. در ماه می سال ۱۹۴۲، وی در مجمع سران چنین اظهار داشت: «ایالات متحده باید از سیاست اجتناب از هرگونه برخورد استعمارطلبانه پیروی کند و با قدرت به تأمین امنیت پردازد.» استدلال وی این بود که برای استفاده از این

قدرت، باید از قالب شخصیت های بین المللی استفاده کرد و از طریق اتحاد ملل پیش رفت.

بعد از جنگ جهانی دوم، پروژه جدید عظیمی برای مدیریت بر جهان تدوین شد. سازمان ملل متحد شکل گرفت و شرکت های برتون وودز (۱) (صندوق بین المللی پول و بانک جهانی)، مأمور حفظ ارزش پول و جلب سرمایه گذاری های سودآور شدند. استعمارگران اروپایی قدرت خود را به تدریج از دست می دادند و از درون اجتماعات قدیمی، ملت های جدید و مستقل به پا می خاستند. دستاوردهای اتحادیه کشورهای اروپایی، امید صلح جهانی را به وجود آورد. جوامع مستقلی که پا به عرصه ظهور گذاشته بودند، شواهدی برای گسترش دموکراسی قلمداد شدند. کشورهای جهان سوم به نام کشورهای در حال توسعه، و «پیشرفت» به عنوان راهی برای رسیدن به آینده ای بهتر شناخته شد.

پیشرفت چیست؟ از سال های ۱۸۰۰ یعنی از زمانی که ملل غربی شروع به صنعتی شدن کردند، این ملل به نمونه هایی برای معنی کردن پیشرفت تبدیل شدند و این پیشرفت سبب به وجود آمدن اقتصادی قوی تر، تأسیسات ساختمانی مجهزتر و ظرفیت های صنعتی بیشتر شد. این روند، همان پیشرفتی بود که با هدف تولید ساختمان ها و تأسیسات ملی به وجود آمده بود. هنگامی که یک شرکت عظیم چند ملیتی، قطعه زمینی را در امریکای مرکزی می خرد و در آنجا گاوداری درست می کند؛ سپس از گوشت دام هایش همبرگر می سازد و به فروش می رساند، این روند نیز پیشرفت خوانده می شود.

بعد از پنجاه سال پیشرفت مشتاقانه و مفرط، جهان سوم همیشه «در حال

پیشرفت» باقی خواهد ماند؛ زیرا «در حال پیشرفت» به «قدرت اقتصاد محلی» گفته می‌شود و تأسیساتی که در آن مکان وجود دارد، در حالی که «پیشرفت» به «تعداد پروژه های در دست اجرا» گفته می‌شود. در واقع، پیشرفت به گونه ای که امروز وجود دارد، دقیقاً از پیشرفتی که بعد از جنگ جهانی دوم، همه مردم بسیار خوش بینانه انتظار آن را داشتند و دانشمندان قدیمی توضیح داده بودند، جلوگیری می‌کند. به همین دلیل، بسیاری از کشورهای جهان سوم تقاضای داشتن «حق پیشرفت» را دارند و ما ساکنان غرب، در فهم دلیل چنین تقاضایی از طرف کشورهای جهان سوم، مشکل داریم.

در کشورهای جهان سوم، بعد از جنگ جهانی دوم، استثمار اقتصادی، تخریب محیط زیست، منع آبادانی و محکومیت به عدم پیشرفتِ همیشگی به وجود آمد. در واقع، رابطه اقتصادی بین غرب و جهان سوم، کاملاً بدون تغییر باقی ماند. وسایل و تعاریف جدیدی برای کنترل ملل به وجود آمد، مانند مستقر کردن پادگان های نظامی در مناطقی که به این پادگان ها نیاز داشتند و دخالت در حکومت های محلی به جای اعمال صریح قدرت، که به ظاهر، نوعی دموکراسی و پایانی برای امپریالیسم بود، ولی در واقع، نوعی جدیدتر و کارآمدتر از امپریالیسم بود.

آن گونه که از اسناد موجود می‌توان برداشت کرد، امپریالیسم به وجود آمده بعد از جنگ جهانی دوم، اتفاقی نبود، بلکه حاصل طرح و نقشه ای از پیش تعیین شده بود. افرادی که این نقشه را طراحی کردند، هدفی جز استثمار و اغفال نداشتند. در حالی که تمام تلاش این افراد، دوری «از اشکال ساخته شده امپریالیسم» بود، برنامه «کنترلی کارآمدتر بر قلمروهای ضعیف تر» را اجرا کردند. در تمام مدتی که در اجتماعات مردمی، از توسعه همکاری بین المللی

سخن می گفتند، اتحادیه کشورهای اروپایی و مؤسسه برتون وودز را وادار به پیش بردن فرآیند استعمار جهانی می کردند.

از دیدگاه جهان سوم، بعد از جنگ دوم، «جهانی شدن» به معنای «سرعت بخشیدن به امپریالیسم» بوده است. تجارت آزاد و صندوق بین المللی پول، مستلزم اقتصادی کارا تر در کشورهای جهان سوم بود و با مصرف سریع تر منابع محلی و فقیر کردن مردم بومی، سود بیشتری برای کشورهای استعمارگر به دست آمد. ممکن است تعجب کنید از اینکه چگونه غرب توانست کشورهای جهان سوم را در برابر برنامه های استعمارگرانه خود به تسلیم وادارد؛ برنامه هایی که بر اساس غارت و تاراج منابع کشورهای جهان سوم شکل گرفته است.

۳. ارتشی برای دنیای جدید

امپریالیسم — یا هر نام دیگری که خواننده شود — همیشه برای به دست آوردن کنترل بر مردم زیر سلطه خود، به نیروی نظامی نیاز دارد. تا سال ۱۹۴۵، هر قدرت بزرگی قلمرو خود را داشت و برای حکومت بر مردم قلمرو خودش، از ارتش کشورش استفاده می کرد. بعد از سال ۱۹۴۵، ایالات متحده ارتشی آزاد برای جهان ساخت که معمولاً برای دوستان و طرفداران غرب استفاده می شد. این «ارتش جهانی» شامل صدها ارتش و مداخله های پنهان و سرّی در گوشه و کنار جهان می شد. برای اجرا کردن برنامه های صندوق بین المللی پول و امپریالیسم، چنین مداخله هایی در نظام های دیگر ملل لازم بود و سیستم های جدید به همین منظور شکل گرفت. این کار نیز قسمتی از روند جهانی شدن بود.

امریکا هیچ گاه از دخالت یک جانبه هنگام به خطر افتادن منافعش شرم نداشته است که برای نمونه، از کویت می توان نام برد. سلسله دخالت هایی نیز در

حکومت های دیگر از جمله تیمور شرقی، آلبانی، یوگسلاوی و ملل زیادی در افریقا اتفاق افتاد. هر مداخله ای به دنبال یک تهاجم رسانه ای آغاز می شد و در آخر، هر آنچه اتفاق افتاده بود، به عنوان مداخله های بشردوستانه در جوامع بین المللی نشان داده می شد. رئیس جمهوری امریکا، بیل کلینتون و نخست وزیر انگلیس، تونی بلر، هر دو در سخنرانی هایی برای عموم چنین اظهار داشته بودند که چنین مداخله هایی ادامه خواهد داشت، ولی هیچ کدام، از این موضوع که باید توافق اتحادیه کشورهای اروپایی را جلب می کردند، سخنی به میان نیاورده بودند. تنها لازم بود به این مداخله ها، ظاهر بشردوستانه داده شود، درست همان کاری که رسانه ها با در دست داشتن کنترل یک جانبه عواطف و احساسات مردم می توانستند انجام دهند.

نظام سرمایه داری جهانی، در واقع، یک دنیای جدید نظامی به وجود آورده است. سازمان تجارت جهانی و بوروکراسی های متحد با آن، به سوی حکومتی جهانی وابسته به سران و شرکت های جهانی پیش می روند و ناتو و پنتاگون، ارتش این حکومت جهانی را تأمین می کنند. رسانه جهانی نقش وزارت تبلیغات را ایفا می کند و به صورت کاملاً حساب شده بر احساسات بشردوستانه مردم اثر می گذارد و بدین وسیله، موافقت عموم را برای مداخله دولت مردان در حکومت های دیگر جلب می کند.

برای اولین بار در طول تاریخ، نوعی امپراتوری جهانی به وجود آمده است که تنها یک جامعه بر آن حکم نمی راند، بلکه چندین شرکت و مؤسسه سرآمد و برگزیده آن را اداره می کنند. ممکن است تصور شود امریکا بر این امپراتوری جهانی حکم فرمایی می کند، در صورتی که بهتر است گفته شود امریکا، اولین ملتی بود که با این انقلاب، واژگون شد. هر دو حزب عمده امریکا، طرفدار

جهانی شدن هستند و در واقع، قدرت انتخاب چندانى به رأى دهندگان خود نمى دهند. به همین دلیل، شرکت ها و سران غربى که از این فرآیند جهانی شدن سود مى برند، تنها امریکایی ها نیستند. این اقتصاد امریکاست که از بودن در مرکز این تحول جهانی سود مى برد و سنگینی بار این امپریال را مالیات دهندگان امریکایی بر دوش مى کشند. هیچ چیزى از این سود کلان به شهروندان امریکایی نمى رسد و وضعیت زندگى آن ها سیر قهقرایی خود را مى پیماید، درست همانند هر فرد دیگرى در این جهان. حکم فرمایى سازمان تجارت جهانی، درست به همان صورت که قوانین جوامع دیگر را از بین برده، سبب نابودى قوانین امریکا نیز شده است.

۴. جهانی شدن اقتصاد: دزدى آشکار ثروتمندان

در اواخر سال های ۱۸۰۰، هنگامى که دولت اعلام کرد سیاست در اقتصاد هیچ گونه دخالتى ندارد، نتیجه آن کاملاً پريشان کننده و ملال انگیز بود. مشخصات آن دوره به این شرح بود: مشاغلی سخت با حقوق پایین، کار سخت کودکان و ناهماهنگی صنفی میان مشاغل مختلف، فقر فراگیر و بیماری های مختلف، امتیازات انحصاری، ثروتمندان دزد، اقتصادی ناپایا و سیاست مداران سردرگم. سرانجام، سیاست آزادی مطلق اقتصادی در غرب کاملاً کنار رفت و رویه های ثابتى برای کنترل اقتصاد روی کار آمد. تأسیسات و ساختمان های ثابتى برای این امر ساخته شد و اقتصاد دوباره تثبیت شد. شرایط کارى، هم زمان با شرایط اجتماعى پیش مى رفت.

در مقیاس جهانی، وجه اقتصادی جهانی شدن، چیزی نه چندان بیش از سیاست آزادی مطلق اقتصادی به دست آورده است. همان گونه که انتظار

می رفت، نتایجی به همان میزان ملال آور و پریشان کننده در جهان پدیدار شده است. در کشورهای جهان سوم، همچنان مشاغل سخت با حقوق پایین و کار سخت کودکان به چشم می خورد و در کشورهای غربی، سطح درآمد نسبت به هزینه های زندگی، هر لحظه، کمتر می شود. بازارهای تجاری بین المللی زیر سلطه بورس بازان قرار گرفته اند و به هر قسمتی از دنیای تجاری که نگاه می کنیم، از مسافرت با کشتی گرفته تا برقراری ارتباط، تا اتومبیل ها و مواد غذایی، همگی در تسلط چند شرکت بین المللی قرار دارند.

۵. رمزگشایی تبلیغات: مجاز در برابر حقیقت

«امپراتور لباسی بر تن ندارد». امپراتوری جهانی، امروزه لباسی از فریب پوشیده است و هر آنچه را بخواهد، از طریق رسانه ها، بارها در گوش عموم مردم تکرار می کند. امیدوار بودم برای دیدن حقایق، از ورای پرده ها و بدون فیلترهای موجود که مداخله گران کار گذاشته اند، کمکتان کنم. امیدوار بودم این نظام را عریان ببینید و متوجه شوید چگونه به سرعت و با بی رحمی، کنترلش را روی زندگی های ما افزایش می دهد و جوامع و آینده مان را کنترل می کند.

هنگامی که دولت مردی از سرمایه گذاری در نیجریه برای اهداف بشردوستانه خبر می دهد و برای این هدف، یک میلیون دلار می گذارد، تأکید وی بر این مورد است که ما متوجه شویم چگونه دولت های غربی برای کمک به انسان های محتاج، از اموال خود می گذرنند، ولی در واقع، آن دولت مرد درباره پروژه جدید سرمایه گذاری در نیجریه با سرمایه ای معادل یک میلیون دلار برای استخراج بهره از نیجریه صحبت می کند.

در چنین موقعیت هایی، شاهد حقایقی کاملاً موازی هستیم. حقیقتی واقعی که می گوید غرب در حال استثمار کشورهای جهان سوم است و حقیقتی ماتریس (مجازی) که نشان می دهد دولت های غربی در حال کمک های بشردوستانه به کشورهای جهان سوم هستند. بیشتر ساکنان غرب اعتقاد دارند از همه برنامه ها و سیاست های دولیشان به خوبی باخبرند، ولی بیشتر آن ها متوجه این نکته نیستند که از دروغی بزرگ اشباع شده اند. همان طور که هیتلر گفته بود، باور این که همه رسانه ها در حال ارائه حقیقتی ماتریسی هستند، برای انسان ها بسیار دشوار است.

سازوکارهای زیادی برای باور دروغ هایی چنین بزرگ وجود دارد. برای مثال، رسانه، صنعتی متمرکز و بسیار مورد توجه است و از دستاوردهای شرکت های سران به شمار می رود. سازوکار دیگری که به این توهم ماتریس کمک می کند، فشار اجتماع است. همان طور که در داستان معروف لباس جدید پادشاه آمده است، هنگامی که جمعیت حاضر شروع به تظاهر به دیدن لباس جدید پادشاه کردند، افراد کمی مایل بودند به مخالفت با باوری پردازند که به نظر می رسید عموم مردم بدان معتقدند. افرادی که چنین ریسکی می کنند، ممکن است نظریه پرداز توطئه گر، احمق یا حتی با کلماتی زشت تر خوانده شوند. تصور کنید یک مجری تلویزیونی در برنامه ای از قساوت های KLA، در بمباران صرب ها صحبت کند. تماشاچیان این افشاگری را «حمایت از صرب های شرور» خواهند نامید. هنگامی که ایده ای به مردم تحمیل شود، آن قدر رسانه های مختلف آن را تکرار می کنند تا در اذهان آن ها جای گیرد.

بی توجه به سازوکارهای یاد شده، حقیقت اصلی این است که دنیاهایی که در رسانه های مختلف به تصویر کشیده می شود، کم و بیش با هم شباهت دارند

و این تصویرها همگی از دنیایی مجازی هستند. در چنین دنیایی، کلمات متضاد، معنایی یکسان دارند، استعمارگران، بانی خیرند و «پوچی» به عنوان «حقیقت» ارائه می شود. در شیوه های تبلیغاتی، همان طور که برای تبلیغ یک پودر رخت شویی یا یک شلوار جین به خوبی عمل می کنند، برای باوراندن شرایط و عقاید نیز به خوبی عمل می کنند و باور این دنیای ماتریسی خواب آور در اذهان عمومی، به همین شیوه مستحکم شده است. مالکان و کنترل کنندگان این رسانه ها، منفعت برندگان اصلی اغفال هستند. مالکان این رسانه ها، سران هستند و نباید از این حقیقت که سران، خود، جزئی از حقیقت ماتریس نیستند، تعجب کرد و همچنین از این نباید تعجب کرد که این حقیقت ماتریسی برای اشاعه هر آنچه به نفع این نظام است، به وجود آمده است.

۶. علوم اجتماعی و لزوم رشد نظام سرمایه داری

جهانی شدن، پیش از هر چیز به نظام سرمایه داری پرداخته است، به برداشتن هر گونه تحمیل و فشاری از دوش اقتصاد سرمایه داری و محدودیت هایی که مانع از شکل گیری این نظام می شوند؛ مانند: تعرفه های دست و پاگیر، قوانین محیط زیست، قوانینی که سبب کم شدن اعتماد مردم می شود و قوانین مربوط به حفظ بهداشت عمومی افراد.

آن گونه که به ما گفته شده است، منطق به وجود آمدن نظام جهانی، به وجود آوردن «بازار آزاد»ی است که در آن، تنها «کارآمدترین» کارکنان می توانند موفق شوند و با وجود این، در طولانی مدت به همه سود می رسانند. بگذارید برای اینکه متوجه شویم این منطق در کجا گمراه می شود، به این جریان با جزئیات بیشتری نگاه کنیم.

در واقع، نظام سرمایه داری، فرآیندی است که اقتصاد آزاد را تحت تأثیر قرار می دهد و نابود می کند و اقتصادی را جای گزین می کند که عده محدودی از کارکنان قدرتمند اداره می کنند. نظام سرمایه داری و اقتصاد آزاد، نقض کننده یکدیگرند. چنین حالتی هنگامی به وجود می آید که تعادل معمولی که بازار را رقابت آمیز می سازد، از بین می رود.

همان گونه که یک کشیش از ما می خواهد به خوشبختی در دنیای دیگر اعتقاد داشته باشیم، در حالی که در این دنیا رنج می کشیم؛ درست به همین صورت، سیاست مداران از ما می خواهند به دنیای ماتریسی اعتماد داشته باشیم، در حالی که از وجود نظام سرمایه داری رنج می بریم.

هزاره سیاه

اگر روند جهانی شدن به همین صورت که سران و دولت مردان برنامه ریزی کرده اند، پیش برود، به دوران جدیدی وارد خواهیم شد که شباهت زیادی با سال های سیاه قرون وسطا دارد. از نظر سیاسی، به سوی حکومتی کاملاً استبدادی پیش می رویم که در کنترل نیروهای نظامی برتر و متمرکز است و هر جزئی از آن با بی رحمی موجود در اعمال پادشاهان و پاپ های قرون زورگویی شباهت بسیاری خواهد داشت. به جای دستگاه سلطنتی و کلیسایی قدرتمند، ماتریس رسانه ای پیشرفته ای داریم که قابلیت کنترل اذهان عموم و متقاعد کردن آن ها به سرنوشتشان را بهتر نشان می دهد. یکی از بزرگ ترین تفاوت های بین آن دوره های ستمگری و هزاره سیاه جهانی شدن، اقتصاد است؛ با این تفاوت که در آن دوره ها، اقتصادی قابل تحمل تر داشتیم که هر کس در آن، جایگاهی

جهانی شدن و رفع فقر از فقرا!

□ جری ماندر (۱) و دِبی بارِکر (۲)

چکیده

جهانی شدن یکی از موضوع های مهمی است که بحث های فراوانی را در سطوح جهانی برانگیخته است. در این بین، جهانی شدن یا به عبارتی، جهانی سازی اقتصاد که به عنوان مدلی برای نجات بشر از فقر و فلاکت و تنگ دستی، به ویژه در کشورهای فقیر به کار برده می شود، کارنامه موفقی در راه رفع تبعیض و نابرابری در بین ملل محروم و رنج کشیده نداشته است. در نوشتار زیر، دو تن از محققان برجسته و منتقدان جهانی شدن، تصویری از نقش شرکت های خصوصی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و... در تحمیل فشار بر کشورها و غوطه ور کردن آن ها در گرداب جهانی سازی ترسیم می کنند.

در چند سال گذشته، سخنان مکرر طرفداران جهانی شدن اقتصاد و گردانندگان مؤسسه های «پرتون وودز»، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی و دیگران را شنیده ایم که می گویند اصلی ترین و مهم ترین هدف آن ها در پیشبرد جهانی شدن اقتصاد، فقرزدایی جهانی است.

۱- Jerry Mander، فعال و نویسنده امریکایی؛ مشهورترین کتاب وی، چهار دلیل برای حذف تلویزیون است.

۲- Debi Barker، مدیر IFG و مدیر برنامه بین المللی مرکز سلامت غذا.

به ویژه آنان چنین استدلال می کنند که سرمایه گذاری مالی و تجاری مشترک، بهترین راه برای رفع مشکلات و رسیدن به رشد اقتصادی است که خود، زمینه ساز برون رفتن از فقر است.

همچنین مدعی می شوند که میلیون ها نفر از کسانی که مخالفت صریح خود را با مدل جهانی شدن اقتصاد اعلام داشته اند، در واقع، مخالف خواسته ها و تمایلات اقشار فقیر هستند. تک تک افراد باید با رضایت کامل عقب نشینی کنند و عرصه را به صاحبان سهامی شرکت ها، بانک داران و نظام بوروکراسی جهانی بسپارند تا طرح خود را پیش ببرند و راه حلی برای مشکلات جهان پیدا کنند.

آیا واقعا دغدغه شرکت ها و سازمان های جهانی، رفع فقر و محرومیت است یا این مؤسسه ها انگیزه های اساسی تری دارند؟

چه کسی سود می برد؟

از چند دهه گذشته تاکنون (۱۹۷۰-۲۰۰۰) _ یعنی دوره استیلای بسیار سریع جهانی شدن اقتصاد _ تقریباً تمام شواهد، بر نتایجی خلاف ادعای ظاهری طرفداران جهانی شدن دلالت می کنند. در حال حاضر، به همان اندازه که از سوی مخالفان جهانی شدن به این شواهد استناد شده است، مدافعان و سینه چاکان آن نیز آنها را طرح می کنند.

بدیهی است فقر و فاصله طبقاتی در هر جای این کره خاکی با شتاب خاصی رو به افزایش است. بر اساس یک گزارش منتشر شده از سوی سازمان ملل در سال ۱۹۹۹، فاصله طبقاتی میان فقیر و غنی در داخل کشورها _ و بین کشورها _ به سرعت در حال گسترش است و تجارت جهانی و سیستم مالی، یکی از دلایل اصلی این امر اعلام شده است.

حتی سازمان سیا با پذیرش این نظر که جهانی شدن سبب ایجاد فاصله طبقاتی عظیمی شده است، مَهر تأییدی بر نتایج بررسی های سازمان ملل متحد می زند. این سازمان اعتراف می کند که سود حاصل از جهانی شدن، به دست فقیران نمی رسد و فرآیند جهانی شدن، به طور ناخواسته، به مخالفت و شورش جهانی دامن می زند.

ایدئولوژی حاکم بر جهانی شدن اقتصاد و قواعد آن _ اعم از تجارت آزاد، رفع ممنوعیت، خصوصی سازی و تعدیل ساختاری _ زندگی میلیون ها نفر را به ویرانی کشانده است و بیشتر آنان را بی خانمان، بی زمین و گرسنه کرده است. حتی دسترسی آن ها را به پیش پا افتاده ترین خدمات عمومی مثل سلامتی و مراقبت پزشکی، آموزش، بهداشت، آب سالم، حمل و نقل عمومی، مهارت های شغلی و چنین خدمات به مشکل دچار ساخته است.

نمونه های بسیار محدودی را در میان کشورهای جهان سوم می توان یافت که ظرف مدت کوتاهی به پیشرفت و ترقی دست یافته باشند. مؤسسه های «برتون وودز» به دنبال این هستند که این نمونه ها را در بوق و کرنا کنند، ولی واقعیت این است که فواید این «رشد»، بسیار مقطعی و کوتاه مدت است. در تمام این موارد، تقریباً تمام سود به جیب نورچشمی های این کشورها و مدیران عامل شرکت های بین المللی می رود که نقطه ثقل این فرآیند هستند؛ مدیران عاملی که درآمد سالانه آن ها ده ها یا [شاید] صدها میلیون دلار است. مجموع آمار و ارقام موجود، نشان دهنده تبعیض سریع و فزاینده بین مدیران، کارگران عادی و مردم است.

کشورهای آسیایی که مختصر موفقیتی در توسعه اقتصادی داشته اند، هرگز حاضر نمی شوند تمام تعرفه های خود را بنا بر خواست مؤسسه های طرفدار

جهانی سازی کاهش دهند، آنها اجازه واردات بی حد و حصر کالا را صادر نکرده و میزان عرضه متناسب با تجارت داخلی و نیز اقتصاد یا کشاورزی بومی را حذف نکرده اند. در عوض، این کشورها [سیاست] «جای گزینی واردات» را در پیش گرفته اند _ گسترش توانایی تأمین نیازهای کشور با تکیه بر قابلیت های داخلی _ تا اینکه کشوری باشند کاملاً متکی بر سیستم صادرات فرآورده ای. این فرآیند (تکیه صددرصدی بر صادرات فرآورده ها) که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی با شور و حرارت خاصی آن را ترویج می کردند، در بسیاری از کشورهایی که بیشتر فرآورده های غذایی خود را از راه دریا صادر می کنند، به کار بسته شده است، در حالی که در این کشورها، افرادی هستند که در خانه هایشان، گرسنه می خوابند یا حتی از شدت گرسنگی می میرند.

اکنون پرسش این است: آیا مؤسسه های جهانی سازی، آگاهانه حرکت می کنند یا فقط کورکورانه از مدلی آرمانی و شکست خورده پیروی می کنند؟ بدترین پاسخ به این پرسش ها _ که بسیاری آن را طرح می کنند _ این است که این مؤسسه ها، به یقین آگاهند که به دنبال چه هستند و از آغاز حرکت نیز کارشان را آگاهانه شروع کرده اند. آن ها تکلیف دیکته شده ای دارند که تمام موانع موجود بر سر جریان آزاد سرمایه داری جهانی را از راه بردارند تا آزادانه، به منابع طبیعی جهان، بازارها و نیروی کار ارزان (و نیز ارزان نگه داشتن آن) دست یابند و در آن دخالت داشته باشند. بسیار ساده لوحانه است که این گونه اقدامات را کمکی به ارتقای اوضاع تهی دستان فرض کنیم. (۱)

ایده های نو در برابر جهانی سازی

□ جری ماندر (۱) و جمعی از نویسندگان

چکیده

مقاله حاضر، محصول هم اندیشی ۱۹ تن از صاحب نظران در حوزه سیاست و اقتصاد است. نویسندگان مقاله، شعار «جهانی بهتر ممکن است» را دستور کار خود قرار داده اند. در این مقاله، با انتقاد از عملکرد ابرقدرت های رسانه ای جهان در انحراف افکار عمومی نسبت به مخالفان جهانی سازی، بر ضرورت توجه به آرای همه مردم جهان در برنامه ریزی ها تأکید شده است. آنان در ادامه، ضمن هشدار دادن نسبت به پدیده سلطه سرمایه داران بر تعیین مسیر امور، عملی بودن راهکارهای دیگری فراتر از «جهانی سازی» را به سردمداران مراکز تصمیم گیری همچون «بانک جهانی»، «صندوق بین المللی پول» یا «سازمان تجارت جهانی» گوشزد کرده اند.

در دهه ای که گذشت، میلیون ها نفر در سراسر جهان به خیابان ها ریختند و در برابر مراکز و نهادهایی که برای جهانی سازی برنامه ریزی می کنند، تظاهرات و راه پیمایی به راه انداختند. غول های رسانه ای جهان نیز به جای آنکه ما را از حقایق و علل این اعتراض ها آگاه سازند، با واژگون کردن واقعیت ها، اذهان را از درک حقیقت باز داشتند. آقای توماس فریدمن، مقاله نویس صفحه مسائل

۱- Jerry Mander، فعال و نویسنده امریکایی؛ مشهورترین کتاب وی، چهار دلیل برای حذف تلویزیون است.

خارجی روزنامه نیویورک تایمز، از آن دسته نظریه پردازانی است که این اعتراض های همگانی را نوعی «طرفداری جاهلانه» می خواند. وی معتقد است آنانی که به خیابان ها می ریزند، مردمانی هستند که از ارائه ایده جدید ناتوانند و این اقدامات هرگز نباید برنامه ریزی ها را دستخوش تغییر سازد. بسیاری از سردمداران رسانه ها در جهان، با بیان این نکته که این معترضان، «کودکان محروم از امتیازات» هستند، اعلان کرده اند آنان می خواهند به تجارت و اتحاد جهانی خاتمه دهند.

با این حال، هر کسی که کمترین اندیشه را برای کشف حقیقت انجام دهد، به روشنی درخواهد یافت این تفسیرها و نظریه ها، درباره تظاهرات همگانی علیه جهانی سازی نمی تواند درست باشد. بیشتر تظاهرات در کشورهای محروم جهان شکل می گیرد و اکثریت آنانی که در این راه پیمایی ها شرکت می کنند، از قشر محروم هستند. برخلاف عملکرد کسانی که در پی کسب امتیازات ویژه فردی برای خود هستند، مخالفت ها بر ضد جهانی سازی، در مقیاس جهانی و بسیار گسترده صورت گرفته و کوشش شده است به کمک یک اراده جهانی، همگان در سطح کره زمین، به طور منصفانه، از حقوق مساوی خود بهره مند باشند. پیش قراولان تحرکات و جنبش ها، نه تنها افرادی با عقاید «ضد تجارت» نبوده اند، بلکه این دسته، همواره و فعالانه، در عرصه «تجارت عادلانه» حضور داشته اند: «تجارت عادلانه» در برابر «تجارت آزاد» که همیشه با آن به مخالفت برخاسته اند؛ مخالفت با این پدیده، به عنوان راهی برای پیشرفت و بهبود اوضاع اقتصادی مردمان فقیر و جوامعشان قلمداد می شود.

این ادعا که معترضان هیچ ایده دیگری ندارند تا در کنار جهانی سازی مطرح شود، به همان اندازه پوچ و تهی است که دیگر ادعاهای آنان. علاوه بر آنچه

افراد زیادی در کتاب های مختلف یا در کنفرانس ها و نشریه های ادواری مطرح شده است، نهادهای جامعه مدنی نیز طرح ها و آرای متعددی تولید کرده اند. برخی از این نهادهای جامعه مدنی، بعد از اجلاس «دادگاه های اجتماعی جهانی» _ که در سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ در شهر پرتوالجر در برزیل و اعلام پیام «جهان دیگری امکان پذیر است» _ که از سوی ده ها هزار نفر مورد توجه قرار گرفت _ به وجود آمدند.

شاید برجسته ترین و صریح ترین ایده ای که از سوی جامعه مدنی اعلان شد، این باشد که به راحتی برای توافق های جدید تجارت، مهلت قانونی قرار دهیم و این سخن بدان معنا نیست که جوامع مدنی با تجارت، مخالف هستند، بلکه تظاهرکنندگان و معترضان در برابر سوءاستفاده از نظرهای یکسان درباره توافق های مربوط به تجارت بین الملل، در جهت تضعیف پایه های دموکراسی در جریان رقابت های بین المللی ایستاده اند که اصل آن نیز تباهی تمام حمایت های زیست محیطی و اجتماعی است که مردمان عادی، در طول دهه ها یا قرن ها برای رسیدن به آن تلاش کرده اند. حاصل این تلاش های منسجم آن بوده است که معترضان، طرح ها و روش هایی ارائه کرده اند تا اولویت های جهانی، ملی و منطقه ای را به سمت ایجاد جامعه ای سالم و قابل تحمل هدایت کنند که همگان در آن به کمال برسند.

بحث بر سر حکومت است. آیا مردمان عادی نیز این قدرت را دارند تا تصمیم بگیرند کدام قوانین باید حاکم باشد؟ یا اینکه فقط عده محدودی، آن هم در پشت پرده و به دور از منظر افکار عمومی، این اجازه را دارند که آینده بشر را شکل دهند؟ اگر تصمیم گیرندگان فقط به فکر سود دریافتی در آینده هستند، پس چه کسی به فکر رفاه، آسایش و سلامت مردمان جهان و کره زمین

خواهد بود؟

به نظر می‌رسد بسیار ضروری است در اولویت‌های برنامه ریزی برای مردم تجدیدنظر شود. با این حال، هنوز مراکزی که دارای این قدرت رهبری باشند، نه وجود دارند و اگر هم باشند، برای اجرای چنین تصمیم‌هایی آمادگی ندارند. هیچ روزنه دلخوش‌کننده‌ای هم به چشم نمی‌آید که مدیران و برنامه‌ریزان که از وضعیت فعلی نان می‌خورند، تحولی ناگهانی و ضربتی را شاهد باشند.

مشکل رهبری برای یک جامعه عادلانه و قابل تحمل، وقتی مسئله ساز می‌شود که به وجود نیروی ده‌ها میلیونی از انسان‌های برجسته در یک جامعه متمدن جهانی که در حال شکل‌گیری است، بی‌توجه باشیم. یعنی بی‌توجهی به شمار فراوانی از بهترین افراد که به امکان شکل‌گیری جهانی بهتر از وضع کنونی آن باور داشته باشند. انسان‌هایی که در پی تشکیل اتحادی جهانی هستند که می‌خواهد مدیریت را به سمت نهادهایی در مقیاس بشری و مردم‌سالار هدایت کند؛ نهادهایی که برای زندگی اهمیت بیشتری از پول و سرمایه قائلند. تجربه تحقیر و ناامنی که محصول فروپاشیدگی اجتماعی و محیطی است، میلیون‌ها نفر در سراسر دنیا را بر آن داشت که دست به دست هم بدهند و کاری کنند؛ کاری که شاید بتوان آن را درخشان‌ترین و گسترده‌ترین جنبش اجتماعی در تمام طول تاریخ حیات بشر نامید.

دنیاهای متفاوت

گاهی اوقات چنین به نظر می‌رسد که طرفداران جهانی‌سازی و مخالفان آن‌ها در دنیاهایی کاملاً متفاوت از هم زندگی می‌کنند. درک این تفاوت به ما کمک می‌کند الزامات شرایط مختلفی را بفهمیم که بشر با آن دست و پنجه نرم

می‌کند. طرفداران جهانی سازی بر وجود دنیایی از قدرت و امتیاز تأکید دارند. به نظر آن‌ها می‌توانیم پیشرفت را در هر موقعیتی به وجود آوریم؛ زیرا از دیدگاه آن‌ها، حرکت به سمت خصوصی کردن ثروت‌های عمومی و آزاد کردن بازار از دست دولت سبب می‌شود رضایت و آزادی در سطح دنیا گسترش یابد. این امر نیز محصول کشف استعدادهای نهفته و توانایی‌های ایجاد ثروت، در نتیجه سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی و رقابت‌هاست.

وقتی طرفداران جهانی سازی در پی آنند که اقتصاد متغیر مبتنی بر بازار گسترش یابد، جنبش‌های مردمی شاهد آن است که چطور قدرت اداره از دست مردم و جوامع خارج می‌شود و به دست صاحبان ثروت و شرکت‌های فراملیتی می‌افتد؛ افراد و شرکت‌هایی که به فکر کسب سود زودبازده، بدون توجه به خواسته‌های مردمی و طبیعی اکثریت هستند. مردم مشاهده می‌کنند که چطور اختیار و زمام امور از دستشان خارج شده است و به چنگ ثروتمندان و صاحبان سرمایه می‌افتد و بازارهایی که با اراده همگان اداره می‌شد، چگونه در چنگال عده‌ای خاص می‌افتد و چگونه تنوع فرهنگ‌ها و آداب، جای خود را به اخلاق سودجویانه و ماتریالیستی می‌دهد.

به نظر مردمان عادی، این رفتارها به دلیل جبر تاریخی سخت و ناگوار رخ نمی‌دهد، بلکه محصول برخی اقدامات گسترده یک نظام سیاسی توسعه طلب است که تا خرخره در پول فرو رفته است. آن‌ها بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی را مسئول طرح ریزی این دسته اقدامات علیه مردم و محیط می‌دانند.

جنبش‌های مردمی از سردمداران جهانی سازی می‌خواهند در برابر آنچه وعده داده بودند، پاسخ‌گو باشند. وعده‌هایی که فقط در حد حرف باقی ماند؛ از

قبیل همکاری همه جانبه، شغل مناسب، پاسخی برای تمام نیازهای واقعی بشر همچون محیط زیست سالم و تلاش برای پایان دادن به فقر و نداری. در اوضاعی که سردمداران جهانی سازی به دنبال یک اقتصاد جهانی رقابتی مبتنی بر قوانین وضع شده از سوی ابرقدرت های جهانی باشند که هیچ تعهدی نسبت به انسان ها و محیط ندارند، جنبش های مردمی، نظامی اقتصادی را جست و جو می کنند که بر مبنای اقدامات و فعالیت های سرمایه داران منطقه ای پایه ریزی شده باشد که در برابر وعده ها و شعارهایشان، مسئول باشند.

تحركات مردمی به دنبال کسب عدالت اقتصادی برای همگان، یک نظام همه جانبه همکاری های بین المللی، تنوع پر جوشش فرهنگی و در پایان، جوامعی سالم و نیکوست. جنبش های مردمی این را فهمیده اند که سردمداران جهانی سازی از عمل به وعده هایشان، ناتوان هستند؛ چون دستورهای کوتاه بینانه و خاص که مسیر حرکت مراکزشان را معین می سازند، برخلاف جهت اهدافشان است. با اینکه در امریکای لاتین، روند رو به تنزل، مشهود است و درآمدهای مراکز فقیرترین کشورهای آفریقایی به طور مستمر در حال کاهش است، سردمداران جهانی سازی با نگاه به شاخص های تولید ناخالص داخلی، سیر تحولات را مثبت ارزیابی می کنند و این در شرایطی است که روند امور تنها به سود شمار اندکی از مردم تمام می شود که در مرکز تحولات قرار دارند.

در طرف دیگر، جنبش های مردمی، ملاک ها و شاخص های دیگری را برای اندازه گیری میزان پیشرفت و بهبودی امور در نظر می گیرند. این عوامل بر مبنای میزان رفاه و آسایش و بهبودی مردم و محیط _ از جمله با نگاه ویژه به زندگی افرادی که نیازمندی بیشتری دارند _ استوار شده است. اگر جیب های پر عده ای خاص را که از امتیازات اعطایی سردمداران جهانی سازی بهره می برند، کنار

بگذاریم، با عنایت به این شاخص‌ها، چنین به نظر می‌رسد که جهان هستی با سرعت در حال زوال و فقر فزون‌تر هم برای مردم و هم برای منابع حرکت می‌کند.

دموکراسی اقتصادی

دموکراسی اقتصادی، مستلزم شرکت همگان با سهمی مشخص در بهره‌مندی از ثروت‌های ملی تولیدی است که حیاتشان بدان وابسته است. برای داشتن دموکراسی اقتصادی، ناچاریم به این انتقال تن در دهیم؛ زیرا تمرکز قدرت اقتصادی، به منزله انحراف اساسی از دموکراسی سیاسی است، همان‌طور که تجربه جهانی سازی نیز به خوبی آن را اثبات می‌کند.

در دورانی که سرمایه‌داری به عنوان پارادایم حاکم مطرح بود، سردمداران و برنامه‌ریزان تلاش داشتند تا پایه‌های خود را برای یک نظم عمومی سازنده تثبیت کنند. آن چیزی که آنان در بیشتر موارد بدان اعتنا نمی‌کردند، این مطلب بود که دموکراسی اقتصادی به همان اندازه در عملکرد مؤثر اجتماعی اقتصادها اهمیت دارد که بحث نظم همگانی سازنده ضرورت دارد. بازارهای امروزی فقط در راستای پول برنامه‌ریزی شده‌اند. بنابراین، بیشترین توجه آن‌ها نیز به سوی ثروتمندان معطوف شده است و در این میان، به اساسی‌ترین نیازهای محرومان در جامعه توجه نمی‌شود.

همچنین دموکراسی اقتصادی، پایه اساسی برای افراد، جامعه و سازمان‌دهی خودجوش اقتصاد ملی به شمار می‌رود. داشتن این حق که افراد برای اولویت‌های اقتصادی خودشان تصمیم بگیرند و قوانین زندگی اقتصادی را تصویب کنند، از نمودهای این سازمان‌دهی خودجوش اقتصادی است. این امر

همچنین سبب می شود همه افراد در تعیین سرنوشت سیاسی خود نقش داشته باشند. دموکراسی اقتصادی، اتکا به قدرت منطقه ای و خودتصمیم گیری، از جمله مسائلی هستند که برای حکومت بین المللی اهمیت زیادی دارند.

بی شک، برخورد مردم سالارانه با مسئله خودتصمیم گیری، تن دادن به این مطلب است که این مردم جامعه ها _ و نه گروه های محلی یا نهادهای منطقه ای _ هستند که انتخاب می کنند چگونه اقتصادشان با اقتصاد دیگر جوامع ترکیب شود. مردم کشورهای مختلف، به احتمال زیاد، نظرهای گوناگونی خواهند داشت، ولی همگان خواهان آن هستند که انتخابات بر مبنای خواسته هایشان صورت پذیرد؛ اینکه روابط اقتصادی بین کشورهای گوناگون، عادلانه و منصفانه باشد؛ هیچ کشوری نخواهد با دادن وعده های دل فریب، مردم دیگر ملل را سرگرم نگه دارد و اقتصاد ملی هر کشوری از طمع [و گزند] دیگران در امان باشد.

هیچ تردیدی نیست که به وجود مراکزی بین المللی برای آسان تر کردن مبادلات بین ملل و نیز برای داوری میان علائق مختلف ملی کشورها نیاز داریم، ولی این مؤسسه ها نیز باید دموکراتیک باشند و با تضييع حقوق مردم، نهادها و ملت ها مقابله کنند.

شروع تحولات

کمتر از یک دهه پیش، سخنان سردمداران جهانی سازی درباره اجتناب ناپذیر بودن برنامه هایشان، برای بسیاری از مردم، محترم شمرده می شد. حرف های دیگران درباره دیگر مدل ها هم چیزی بیشتر از پندار و خیال خام تصور نمی شد. امروزه جهانی سازی همچنان به صورت یک قدرت ترسناک باقی مانده است،

ولی دیگر کسی آن را یک طرح شکست ناپذیر نمی داند و سخن گفتن از راه کارهای مقابله با آن نیز پندارهای کودکانه نمی نماید. احساسات عمومی درباره پای مال شدن حقوق عوام و سوءاستفاده از یک قدرت یگانه و مطلق نیز جوشش اعتراض ها و مخالفت های عمومی را شدت بیشتری بخشیده است.

اتحاد به وجود آمده بین سازمان های جامعه مدنی، محصول بیداری و آگاهی میلیون ها نفر از مردم نسبت به این واقعیت است که آینده خود و فرزندانشان در گرو میزان مشارکت آنان در اموری است که آینده آن ها را رقم می زند. این فعالیت ها همگی بر سر ارزش هایی مانند معیارهای همگانی مردم سالاری، عدالت، احترام به زندگی انسان ها متفق القولند. جنبش های متحد مردمی که هر روز بر میزان نفوذشان در مراکز گوناگون نیز افزوده می شود، بدون هیچ سازمان مرکزی، رهبری واحد یا ایدئولوژی مصوب، به حیات خود ادامه می دهند. همچنین این تحرکات در وضعیت های مختلف به شکل های گوناگونی پدیدار می شوند.

آنچه شرح داده شد، نوایی است که خود را با این آهنگ موزون هماهنگ می سازد که در دفاع از این حق نواخته می شود: «ما انسان هایی هستیم که داریم روی این کره خاکی زندگی می کنیم.» مقصود همه آن ها نیز ایجاد جهانی بهتر از حالت کنونی آن است. (۱)

جهانی سازی؛ برده داری مدرن

□ باشی قریشی (۱)

چکیده

ایده جهانی سازی در کنار منافع و دستاوردهای خود، در صحنه عمل، راه را برای توسعه استثمار کشورهای فقیر و در حال توسعه و بهره گیری از منابع ارزشمند طبیعی و انسانی آنان هموار کرده است. دکتر قریشی در این سخنرانی با اشاره به نتایج فرآیند جهانی سازی و منافع آن، معتقد است رهبران غربی با برچسب های مختلف و اقدامات نظامی و اقتصادی، هر گونه مقاومت بر سر راه توسعه هژمونی نظام سرمایه سالاری خویش را به شدت سرکوب می کنند. در سایه مبارزه می توان سنگ بنای دنیای نوینی را گذاشت که در آن، هیچ جنگی وجود ندارد و معیار ارزشگذاری هر انسانی، شخصیت وی خواهد بود، نه رنگ پوست و نژاد او.

اجازه دهید در ابتدا این پرسش را مطرح کنم: جهانی سازی چیست؟ چه کسی آن را کنترل می کند؟ چه کسانی از آن پشتیبانی می کنند؟ چه منفعی خواهد داشت؟ چه آسیب هایی را به وجود خواهد آورد؟ آیا دنیای غرب از رویدادهای به وجود آمده در دیگر نقاط دنیا به دلیل پیدایش این موج نوظهور آگاه است؟ مهمتر از همه اینکه آیا غرب یک جهانی سازی حقیقی را می پذیرد

۱- فعال اجتماعی در دانمارک و معاون فدراسیون سازمان های اقلیت نژادی در دانمارک. وی هندی تبار است.

که در آن، همه از حقوق برابر و فرصت های یکسان برخوردار باشند و اصول اخلاقی تعیین شده ای نیز وجود داشته باشد تا همه به منافع عادلانه دست پیدا کنند؟ اینها پرسش های مقدماتی هستند که باید از مبلغان جهانی سازی پرسیده شود. پرسش مهمی را نیز باید از خودمان پرسیم: «ما شهروندان کشورهای در حال توسعه، افریقایی ها و آسیایی ها و تبعه های امریکای لاتین ساکن اروپا، برای کمک به درک، تحلیل و اقدام جهت اصلاح شرایط اسفبار کنونی حاکم بر زادگاه هایمان، چه گام هایی می توانیم برداریم؟»

از آغاز دهه نود میلادی، روزنامه نگاران، پژوهشگران، بازرگانان و سیاستمداران، کاربرد واژه «جهانی سازی» را آغاز کردند. همه در مورد آن صحبت می کنند، ولی تنها عده اندکی می توانند آن را توضیح دهند و تبیین کنند. عده ای بسیار اندک نیز این مفهوم نوظهور را درک می کنند. البته گفته می شود که با نزدیک تر شدن ملت ها به یکدیگر، اقدامات یک کشور تأثیر زیادی بر ساکنان کشورهای دور خواهد داشت. همچنین بیشتر تحلیلگران معتقدند جریان آزاد اطلاعات و سرمایه، همراه با صدور ارزش های فرهنگی دنیای غرب، مبانی جهانی سازی هستند. از سوی دیگر، فعالیت های تجاری و مبادلات مالی تسهیل شده است و ما شاهد آزادی سرمایه، نیروی کار، خدمات و مواد اولیه هستیم.

برای من که از آن سوی دنیا به اینجا آمده ام و کشورم از آثار ویران گر و تلخ جهانی سازی آسیب های زیادی دیده است، جهانی سازی بیش از هر چیز به معنای «امریکایی سازی» سیاره زیبای ماست. ما در مورد بحران ها و پیشرفت های فراروی خود، پیروزی لیبرالیسم، گسترش فن آوری اطلاعات و انتشار ارزش های دموکراتیک و حقوق بشر غربی، بارها و بارها از این کلمه بهره می بریم. البته من

مخالف پیشرفت نیستم. من می‌خواهم دروازه‌های جدیدی را برای اندیشیدن بگشایم. از همه آنچه برای بشریت منافی دارد، باید استقبال کرد، ولی پرسش مهم فراروی ما این است که آیا یک مرد فقیر بنگلادشی که تمام روز را برای به دست آوردن نیم کیلو برنج تأمین کننده غذای هفت عضو خانواده اش تلاش می‌کند، باید جهانی سازی را دوست داشته باشد یا یک پدر تایلندی که مجبور است با فروش دخترش، مخارج زندگی چند سال آینده اش را تأمین کند، ممکن است با ایده دهکده جهانی احساس نزدیکی کند؟ به علاوه، با توجه به جریان یک طرفه اطلاعات از غرب به شرق، ما چگونه می‌توانیم تنها منافع آن را ببینیم؟ ابر شرکت‌های چند ملیتی نیز تنها برای بهره‌گیری از کارگران ارزان، راهی این کشورهای فقیر می‌شوند. شبکه‌های رسانه‌ای حاکم بر دنیای ما نظیر سی.ان.ان، بی.بی.سی یا صدای آمریکا، همواره سنت‌های مذهبی، ارزش‌ها و فرهنگ غربی را تبلیغ می‌کنند. نتیجه این اقدامات چیست؟ ریخته شدن لایه‌ای نازک از گرد و غبار فرهنگ غرب روی همه دنیا.

فیلم‌های هالیوود نیز بدون هیچ شرمی، سکس و خشونت و عشوه‌گری و لوندی و زرق و برق را به همه خانه‌ها می‌آورند. سیگارهای آمریکایی «مارلبورو» و «پال مال»، آبجوه‌های «کارلبرگ» و «هینکن» و مجلاتی نظیر «پنت‌هاوس» و «پلی‌بوی»، با دست اندازی به حلقوم جوانان فقیر سراسر دنیا، خود را به عنوان نمادهای مدرنیته عرضه می‌کنند.

بمباران بی‌وقفه سبک زندگی دل‌فریب آمریکایی و غربی که به داشتن خودروهای گران‌قیمت، حضور در دیسکوه‌های شبانه، آپارتمان‌های زیبا، زنان بلوند و نورهای رنگارنگ چراغ‌های نئون وابسته است، تصویری از بهشت جاودان را برای همه مردم دنیا عرضه می‌کند. البته هنگامی که جوانان

کشورهای فقیر و در حال توسعه، این سبک زندگی را در شبکه اینترنت یا سی.ان.ان می بینند، می خواهند آن را به دست آورند. نتیجه این آرزوهای دور و دراز در بیشتر موارد، تراژیک و غم انگیز است. اصرار آنها به فروش ثروت خانواده برای خرید بلیت پروازی یک طرفه به غرب و رویارویی با حقیقتی کاملاً متفاوت، بخشی از نتایج آن است. زندگی جهنمی در سرزمینی بدون لبخند و کار و فرصت های پیشرفت، همراه با تبعیض و نژادپرستی و بی عدالتی و رنج، تجربه فراروی بیشتر این جوانان مهاجر است.

از نگاه من، اشاعه ارزش های غربی، یک شیوه جدید استعمارگری بوده و جهانی سازی، یک روش برده داری در جهان سوم است. من با انتقال فرهنگ ها و صنایع و اطلاعات و ارزش ها از غرب به شرق مخالف نیستم، ولی چرا از شرق به غرب تقریباً هیچ ارزشی منتقل نمی شود؟ دنیای غرب به ویژه ایالات متحده امریکا ادعا می کند که پس از حمله یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به مرکز تجارت جهانی، دنیای ما تغییر یافته است و دیگر هرگز به شرایط گذشته اش باز نمی گردد. البته این گفته شاید برای غربی ها صحیح باشد، ولی برای هشتاد درصد بقیه مردم دنیا که در کشورهای در حال توسعه زندگی می کنند، شرایط هیچ تغییری نکرده است، بلکه آنان باید با مشکلات بیشتری دست و پنجه نرم کنند.

چند مثال در مورد ماهیت حقیقی جهانی سازی

۱. بر اساس گزارش ۱۹۹۸ برنامه توسعه سازمان ملل متحد، دنیا به سوی یک دهکده جهانی حرکت نمی کند. در مقابل، کشورهای غربی، ۸۶ درصد منابع زمین را مصرف می کنند. این منابع در هر سال، ۱۶۵ هزار میلیارد دلار است؛ در

حالی که کشورهای فقیر با مصرف ۱/۳ دهم منابع زمین، تنها پنج میلیارد دلار سهم دارند.

۲. براساس آخرین گزارش انتشار یافته در روزنامه دانمارکی **Politiken**، بزرگ ترین قربانیان جهانی سازی، مردم فقیر دنیا هستند. بین هفتصد هزار تا دو میلیون نفر از آنان قربانی تجارت انسان می شوند تا در مشاغل نظیر روسپی گری، کارگری و کار در مزرعه و یا کارخانه به بردگی گرفته شوند و البته همه آنان باید در خدمت کشورهای امریکا و ژاپن و اتحادیه اروپا باشند.

۳. بیش از بیست میلیون نفر از مردم دنیای امروز که قربانیان باز پرداخت بدهی در آسیا و امریکای لاتین هستند، باید به کارهایی برده وار تن دهند.

۴. همه ساله در افریقا، میلیون ها انسان به دلیل ابتلا به ایدز جان می بازند و بسیاری دیگر نیز به ویروس اچ.آی.وی مبتلا می شوند، ولی ابر شرکت های داروسازی از فروش داروهایشان با قیمت های مناسب به آنان خودداری می کنند. مثلاً اگرچه درمان یک بیمار غربی ناقل ویروس، ۱۵۰۰ دلار در هر سال هزینه دارد، ولی دولت های برزیل و افریقای جنوبی توانسته اند تنها با پرداخت دوست دلار، این داروها را بسازند. بدین ترتیب، ابر شرکت های چند ملیتی حاضرند به بهای نفروختن داروهای خود با قیمت هایی پایین، شاهد مرگ آنان باشند. از سوی دیگر، در پنجاه سال اخیر، این شرکت ها ۱۲۳۳ داروی جدید را در غرب عرضه کرده اند، ولی آنان تنها ۱۳ داروی جدید را برای بیماری های مناطق گرمسیری ساخته اند. همچنین هیچ یک از این شرکت ها در مورد بیماری خواب آلودگی افریقایی که همه ساله حدود سیصد هزار انسان را به کام خود می کشد، کاری انجام نداده اند.

۵. به دلیل بدهکاری های گسترده کشورهای در حال توسعه، امروزه همه

آنها به بانک های بین المللی، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و دیگر مؤسسه های مالی بدهکارند و باید بهره های سنگینی را پرداخت کنند. این کشورهای فقیر باید برای کسب ارزهای خارجی، منابع ارزشمند طبیعی خام خود نظیر کائو، ماهی، مواد معدنی، فلزات، نفت خام، چوب، اورانیوم و هر نوع ماده قابل فروش دیگر را بفروشند. از سوی دیگر، آنان در حالی مجبورند این منابع را با قیمت هایی ارزان حراج کنند که باید کالاهای ساخته شده در دنیای پیشرفته را با قیمت هایی بسیار گران بخرند. ما در دنیای امروز با برده داری مالی تحمیل شده بر کشورهای فقیر روبه رو هستیم؛ چون پس از بازپرداخت اصل و بهره این وام های خارجی، پول بسیار اندکی برای حوزه های آموزش، توسعه اجتماعی، مدیریت کشاورزی یا پیشرفت صنعتی باقی می ماند.

همچنین بارها می شنویم که رهبران کشورهای در حال توسعه، صلاحیت ندارند و کمک های خارجی را در جیب خود می ریزند. این ادعای عجیبی است. چرا این رهبران فاسد باید جیب های بزرگی برای مخفی کردن این کمک های چند میلیارد دلاری داشته باشند؟ البته آنان چنین جیب هایی ندارند؛ چون این پول ها را در بانک های غربی و در ژاپن، امریکا، سوئیس، فرانسه و انگلستان نگه داری می کنند. اگر شما به فهرست این رهبران فاسد بنگرید، متوجه می شوید بیشتر آنها از دوستان غرب هستند. آنان ده ها میلیارد دلار از ثروت مردم کشورشان را در بانک های امریکایی و اروپایی واریز کرده اند و پس از سرنگونی دولت هایشان، به پاریس، لندن و میامی پناهنده می شوند و در کاخ هایی بزرگ با حفاظت سیا و اف.بی.آی و دیگر سازمان های اطلاعاتی غربی، بقیه عمر خود را می گذرانند.

تونی بلر و کلینتون در برابر درخواست رهبران پاکستان برای بازگرداندن

پول های دزدی شده از کشورشان اعلام کردند نمی توانند در فعالیت های بانک های خصوصی دخالت کنند. چرا نباید این پول های دزدیده شده در بخش های آموزش و توسعه مردم فقیر این کشورها هزینه شود؟ پس از یازدهم سپتامبر، بسیاری از دارایی های مؤسسه های خیریه پاکستانی و سومالیایی و یمنی در غرب توقیف شد. آیا این کار یک استاندارد دوگانه اخلاقی و نوعی ریاکاری و تزویر نیست؟

۶. پس از جنگ افغانستان، از اولین موضوع های مورد توجه رسانه های امریکایی، فروش قوطی های کوکاکولا در مغازه ها و فروش لباس های جین، فیلم ها و کنسرت های موسیقی پاپ، دیش های ماهواره، فریزرها و تلویزیون های رنگی بود. آنان به کمبود نان، دارو، جاده و آب بهداشتی هیچ اشاره ای نکردند. احتمالاً منطبقاً زندگی امریکایی این است: «چه کسی به آب بهداشتی نیازمند است، در حالی که می توان کوکاکولا نوشید؟»

۷. چندی پیش در شهر مونتوری مکزیک، وزیران خارجه و اقتصاد ۱۷۱ کشور، در اجلاس «کمک به کشورهای فقیر» شرکت کردند. بسیاری از رهبران غربی در سخنرانی های خود، اعطای این کمک ها را به اجرای اصلاحات اقتصادی و سیاسی، توسعه دموکراسی و مبارزه با تروریسم وابسته کردند.

این نمونه ها بدین معنی است که برنامه های اقتصادی و سیاسی مورد نیاز مردم کشورهای جهان سوم باید با توجه به خواست رهبران غربی طراحی شود و عملکرد مغایر با این اصلاحات غربی با مجازات روبه رو می شود. در بخش دیگری از این اجلاس، دبیر کل سازمان ملل متحد با اشاره به دنیای امروز یادآوری کرد ما در یک دنیا و نه دو دنیا زندگی می کنیم. از اینرو، هیچ کس نمی تواند در دنیایی که بسیاری با فقر و محرومیت زندگی می کنند، احساس

امنیت و راحتی کند. البته جورج بوش در سخنرانی خود فراموش کرد به این نکته اشاره کند که کشورش با صادرات ۴۸ میلیارد دلاری اسلحه در هر سال به کشورهای فقیری که بیشتر مردم آن درآمد سرانه ای کمتر از دو دلار در روز دارند، به طور عملی، در مسیر مجازات مردم آنها گام برمی دارد. چه جلوه زیبایی از جهانی سازی!

فیدل کاسترو در جایی از سیستم کنونی حاکم بر بازارهای مالی به عنوان «کازینوی بزرگ» یاد کرد. او با اشاره به شکاف گسترده موجود بین استانداردهای زندگی مردم کشورهای فقیر و ثروتمند، از این وضعیت اسفبار به عنوان «نسل کشی واقعی» نام برد. وی افزود: «این کشورهای فقیر، نه سابقه استعمارگری و سرقت منابع کشورهای دیگر را دارند و نه به برده داری و گسترش دامنه امپریالیسم پرداخته اند. آنها همواره قربانی سیاست های دنیای غرب بوده اند».

۸. برنامه محیط زیست سازمان ملل متحد (UNDP) در گزارش اخیر خود اعلام کرد ۲۵۰ کشتی غول پیکر صید صنعتی ماهی کشورهای غربی در گرداگرد قاره افریقا به صید انواع ماهی مشغولند و سهم اندکی را برای مردم بومی باقی می گذارند که به درآمد صید این ماهی ها برای گذران زندگی، بسیار نیازمند هستند. اتحادیه اروپا همه ساله ۵/۱ میلیارد دلار یارانه در اختیار ناوگان صید ماهی این اتحادیه قرار می دهد تا ماهی های صید شده بیشتری را روانه بازارهای اروپایی کنند. همان طور که فیلم مستند پخش شده در کانال ۴ انگلستان نشان داد، آنها از نابود کردن لنج ها و قایق های کوچک صیادان افریقایی و از بین بردن تورهای کوچک آنان هیچ ابایی ندارند؛ اقدامی که زندگی فقیرانه این بومیان را با چالش های بیشتری روبه رو می کند.

۹. صنعت جهانی تجارت اسلحه، یکی دیگر از ابزارهای برده داری نوین است. این کار، نه با هدف صلح طلبی، بلکه برای حمایت و بقای سردمداران فاسد کشورهای فقیر و سرنگونی دولت های مستقل و مردمی غیر وابسته صورت می گیرد.

۱۰. دولت امریکا از دولت هند به دلیل ندادن اجازه ورود به شرکت هایی نظیر «کوکاکولا»، «آی بی ام»، «مایکروسافت»، «مک دونالد» و غیره شکایت کرده است. پس از مذاکرات متعدد، هندی ها پذیرفتند در صورت صدور اجازه برای آنها جهت فروش نرم افزارهای تولیدی این کشور در امریکا، به شرکت های امریکایی اجازه فعالیت دهند. تنها پس از گذشت سه ماه، به دلیل نبود امکان رقابت شرکت های امریکایی با تولیدات هندی ها در بخش های قیمت و کیفیت، این موافقت نامه لغو شد. این هم گامی دیگر در جهت توسعه تجارت آزاد!

در مجموع، بیشترین منافع جهانی سازی نصیب کشورهای ثروتمند می شود و بخش اندکی به کشورهای فقیر می رسد. در چند دهه اخیر، شکاف درآمدی بین کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر، همواره رو به افزایش بوده و نگرانی های زیادی را به دنبال داشته است. کشورهای در حال توسعه نمی توانند به سرعت، خود را برای رقابت در عرصه های تجاری بین المللی آماده کنند؛ چون همه عوامل در کنترل آنها نیست. باید با اعطای کمک های لازم، زمینه رشد اقتصادی و فقرزدایی فراهم شود. بدین ترتیب، می توان امیدوار بود که همه کشورها از منافع جهانی سازی بهره مند شوند.

آیا شما تاکنون به دلایل اصلی آوارگی و مهاجرت ما به اروپا به دقت اندیشیده اید؟ آیا این وضعیت، دلیلی جز حمایت اروپایی ها و غربی ها از

دولت های خودکامه کشورهای ما دارد؟ همچنین غارت منابع ملی ما از سوی شرکت های چند ملیتی، یکی دیگر از این دلایل است. ما به این دلیل اینجاییم که اروپایی ها برای انجام کارهای پست و کثیف خود، به افرادی مثل ما نیازمند هستند؛ درست همان طور که اروپایی ها پس از جنگ جهانی دوم مجبور شدند برای بازسازی کشورهاشان، مهاجران کشورهای فقیر را بپذیرند. مطمئناً آنها چندان دلخوشی از ما ندارند، به جز اینکه با وجود کارگرانی آزاد و بی بهره از حقوق انسانی و صنفی، می توانند در همه بخش های خدماتی، به منافع مالی سودآوری دست پیدا کنند.

در گذشته، غربی ها، با تحقیر سیاهان زمینه برده داری و از سوی دیگر، با تحقیر رنگین پوستان، زمینه استعمارگری را فراهم آوردند و امروزه با تحقیر پناهجویان، در صدد رسمیت بخشیدن به جهانی سازی هستند. آنان همه ما را در قالب هایی نظیر تروریست و قاچاقچی مواد مخدر تقسیم بندی می کنند تا به یک سازوکار کنترل اجتماعی برای استثمار و محرومیت ما از حقوق اجتماعی خود دست یابند. مقام های اتحادیه اروپا با تشویق کشورهای عضو به یکسان کردن قوانین مهاجرت و پناهندگی در بیست سال گذشته، زمینه تثبیت نظام نژادپرستی را برای تأمین منافع اقتصادهای نولیبرال فراهم کرده اند. همچنین با تعیین مرزهای این اتحادیه، راه برای استثمار کارگران مهاجر و پناهنده در همه نقاط آن فراهم شده است. همان چیزی که از آن به عنوان «مدیریت جهانی مهاجران» (GMM) یاد می شود. البته فراموش نکنیم که این مفهوم، علاوه بر اتحادیه اروپا، ایالات متحده، کانادا و استرالیا را نیز در برمی گیرد. در اجلاس جهانی مهاجرت نیز که همه ساله با حضور ۳۰ دولت غربی و ۳۴ دولت ناظر برپا می گردد، پس از بررسی و تحلیل دقیق موج های نوین مهاجرت و دامنه این فرآیند، پیشنهادهای

مناسب به دولت های عضو ارائه می شود.

آزادی، یک ویژگی انسانی است و ما مهاجران باید بیش از همیشه برای دست یابی به حقوق خود متحد شویم. البته برای دست یابی به موفقیت، باید با انجمن های زنان، کلیسا، اتحادیه های تجاری، مخالفان جهانی سازی و گروه های صلح طلب، دست اتحاد بدهیم. اولین نکته مورد توجه نیز این است که بدون مبارزه، به هیچ دستاوردی نخواهیم رسید. اتحاد، رمز پیروزی ماست. ما خواهان به رسمیت شناخته شدن تنوع فرهنگ ها هستیم و معتقدیم همه آنها باید به یکدیگر احترام بگذارند. در چنین دنیایی، هیچ جنگی وجود نخواهد داشت و همان طور که مارتین لوتر کینگ آرزو می کرد، در این دنیای موعود، تنها معیار ارزیابی و قضاوت، شخصیت انسان ها خواهد بود، نه رنگ پوست آنها. (۱)

جهانی سازی و سقوط آن

□ واندانا شیوا (۱)

چکیده

جهانی سازی با پیشینه نزدیک به دو دهه ای آن، برای جوامع و انسان ها در سراسر جهان چه دستاوردهایی داشته است؟ آیا همان طور که مدافعان آن تبلیغ می کردند، جهانی سازی، رفاه و صلح را برای جهان به ارمغان آورده است یا جنگ و فقر بیشتر را؟ جهانی سازی با مقررات زدایی و واداشتن کشورها به پذیرش قواعد آن، توانسته است منافع سرشاری را نصیب برخی از شرکت های بزرگ کند، ولی در مجموع، به زیان شرکت های کوچک تری تمام شده است که در این رقابت نابرابر، توانایی چندانی برای مقابله با این شرکت ها نداشته اند. امروزه با افول اقتصاد جهانی، به روشنی می توان اثر زیان بار جهانی سازی را که روزگاری، مدافعان سینه چاکی برای خود داشت، در بیشتر کشورهای جهان مشاهده و باور کنیم که این برنامه کار اقتصادی، برای همیشه شکست خورده است.

جهانی سازی با وعده صلح و رفاه بر جهان تحمیل شد و امروز ما با جنگ و بحران اقتصادی روبه رو هستیم. نه تنها ثابت شده است که رفاه، فریبی بیش نیست، بلکه تضمین های اقتصادی حداقلی مردم و کشورها نیز به سرعت در حال

۱- Vandana Shiva، محقق و نویسنده هندی مقیم امریکا، دارای دکترای فیزیک هسته ای و نویسنده بیش از ۲۰۰ کتاب و مقاله.

رنگ باختن است.

مرگ ناشی از گرسنگی در کشورهایی نظیر آرژانتین که گرسنگی هیچ گاه در آن، یک مشکل نبوده است، آغاز شده و گرسنگی به کشورهایی مثل هند بازگشته است که قحطی هایی همچون قحطی سال ۱۹۴۲ را که در آن، دو میلیون نفر از مردم تحت استعمار جان باختند _ از خود دور کرده بود. هند با به کار بستن سیاست های مردمی که از طریق روندی داخلی در کشوری مستقل و برخوردار از حق حاکمیت ملی شکل گرفته بود، توانسته بود امنیت غذایی مردم خود را تأمین کند. حتی کشورهای ثروتمندی همانند ایالات متحده، اروپا و ژاپن با افول روبه رو هستند. به روشنی معلوم است که جهانی سازی، ناتوانی خود را در تأمین رفاه و ارتقای وضعیت زندگی شهروندان یا کشورها به اثبات رسانده است.

جهانی سازی به تعدادی از شرکت ها کمک کرده است تا سودها و بازارهای خود را گسترش دهند، ولی بسیاری از شرکت ها همچون AOL، Time Warner و Ernon که رشد ناپایدار آنها مبتنی بر مقررات زدایی همراه با جهانی سازی بود، یا ورشکسته شده یا ارزش خود را از دست داده اند. ثابت شده است که دنبال کردن مسیر جهانی سازی، نسخه ای است برای ناپایدار شدن وضعیت اغنیا و تحلیل رفتن و فقیرتر شدن فقرا.

صلح، یکی دیگر از وعده های جهانی سازی بود، ولی میراث آن برای ما، تروریسم و جنگ بود. قرار بود صلح یکی از نتایج افزایش رفاه جهانی از طریق جهانی سازی باشد. در مقابل، واقعیت پیش روی ما، افزایش فقر است. ناامنی اقتصادی و محرومیت نیز شرایط لازم را برای گسترش تروریسم و بنیادگرایی به وجود می آورد. محرومیت اقتصادی و سیاسی و تضعیف حق حاکمیت

اقتصادی، بسیاری از مردان جوان را به طرف تروریسم و خشونت به عنوان راهی برای دست یابی به اهداف خود کشانده است.

همچنین تضعیف ناسیونالیسم اقتصادی و رشد ناامنی اقتصادی، زمینه مناسبی را برای رشد سیاست های بنیادگرایان دست راستی فراهم کرده است. در کنار آن، احزاب از واقعیت ناامنی اقتصادی، برای دامن زدن به آتش ناامنی فرهنگی و پر کردن خلأ ایجاد شده در نتیجه فروپاشی ناسیونالیسم اقتصادی و حاکمیت اقتصادی، با برنامه کاری شبه ناسیونالیستی «ناسیونالیسم فرهنگی» سود جستند. در سطح جهانی، شعار «برخورد تمدن ها» و جنگ علیه اسلام، همان کارکرد برنامه های سیاسی محرومیت زای ناسیونالیسم فرهنگی و ایدئولوژی بنیادگرایانه را در سطح ملی داشته است.

تلاقی دو بنیادگرایی

به نظر می رسد دو شکل بنیادگرایی با یکدیگر تلاقی کرده اند و به طور دوجانبه به تقویت و حمایت از هم می پردازند. اولی، بنیادگرایی بازار خود جهانی سازی است. این نوع از بنیادگرایی، زندگی را به عنوان کالا، جامعه را به عنوان اقتصاد و بازار را به عنوان وسیله و هدف سرمایه گذاری های انسانی باز تعریف می کند.

بازار به اصل سازمان دهنده تأمین غذا، آب، بهداشت، آموزش و دیگر نیازهای اساسی و نیز به اصل سازمان دهنده حاکمیت و به معیاری برای سنجش انسانیت تبدیل می شود. وجود انسانی ما دیگر به حقوق انسانی بنیادینی که در همه نهادها و در بیانیه حقوق بشر سازمان ملل متحد تضمین شده است، وابسته نیست. وجود انسانی ما هم اکنون به توانایی ما برای «خریداری» نیازهایمان در بازارهای جهانی مشروط است که در آنها شرایط زندگی _ غذا، آب، بهداشت و

دانش _ به کالاهای نهایی تبدیل شده اند که شماری از شرکت ها بر آنها کنترل دارند.

در بنیادگرایی بازار جهانی سازی، همه چیز یک کالا است؛ همه چیز برای فروش است. هیچ چیز مقدس نیست؛ هیچ حق بنیادینی برای شهروندان وجود ندارد و دولت ها نیز هیچ وظیفه بنیادینی ندارند. فرهنگ کالاسازی، خشونت علیه زنان را در قالب افزایش خشونت های خانگی، افزایش تعداد تجاوزهای جنسی، اپیدمی شدن کشتن جنین های مؤنث و افزایش قاچاق زنان، گسترش داده است.

افزایش خشونت ها علیه گروه ها نیز یکی از نتایج جهانی سازی قلمداد می شود؛ همراه با برخورداری طبقات بالاتر از قدرت جدیدی که در نتیجه ادغام در بازار جهانی از آن بهره مند شده اند و نیز تمایل آنها به غصب منابع فقیران و حاشیه نشینان، به ویژه گروه ها و قبایل برای بهره برداری تجاری، قوانین مربوط به اصلاحات ارضی که حقوق زمین غیر قابل انتقال گروه ها را ضایع کرده است، تلاشی نیز برای سلب حقوق زمین قبيله ها که در قانون اساسی بر آن تصریح شده، در جریان است. به ویژه زنان، گروه ها، قبایل و اقلیت ها، قربانیان تأثیرات اجتماعی و اقتصادی جهانی سازی به شمار می روند.

جنبش های جدید یکپارچگی همچون «کارزار مردم هند» علیه سازمان تجارت جهانی، در حال ایجاد اتحادهای جدیدی بین جنبش های مختلف است. با این حال، سیاست های محرومیت زای در حال ظهور، جنبش های مردمی را زمین گیر می کنند. در هند هر رأیی که از سال ۱۹۹۱ داده شده، رأیی علیه جهانی سازی و آزادسازی تجاری بوده است که هر ساله، ده میلیون نفر بر شمار بی کاران می افزاید، دهقانان را تهی دست می کند و حاشیه نشینان را از حقوق

خود محروم می سازد. این وضع در سال ۲۰۰۲ با انتخابات گجرات و در پی آن، کشتار دو هزار مسلمان و مهندسی خشونت آمیز انتخاباتی، تغییر کرد. پیروزی تضمین شده (از نظر ریاضی) نصیب حزبی شد که بین اجتماعات اکثریت و اقلیت شکاف انداخته بود و بذر هراس و انزجار دوجانبه را از طریق تجاوز و کشتار کاشته بود. این برنامه خشونت آمیز و محرومیت زا، اکنون برای تمام انتخابات های پیش رو در نظر گرفته شده است.

در حالی که کشتار در جریان بود و نگرانی های ملی بر مبارزه با فرقه گرایی و بنیادگرایی معطوف شده بود، برنامه کار جهانی سازی به اجرا گذاشته شد. GMOها ترخیص شدند، قوانین ثبت اختراع تغییر کردند و فقط حق امتیاز در طول عمر را مجاز دانستند. یک سیاست جدید آب بر مبنای خصوصی سازی منابع آب اعلام شد و سیاست های جدیدی برای به جلو راندن بیشتر برنامه کار جهانی سازی، با استفاده از منحرف کردن توجه از تفرقه های قومی و مذهبی و حذف اپوزیسیون دموکراتیک اعلام شد.

ما به سیاست های یکپارچگی و صلح جدیدی نیاز داریم که هم زمان، هم به خشونت و محرومیت زایی جهانی سازی پردازند و هم به خشونت ناشی از تروریسم و بنیادگرایی و خشونت جنگی. اشکال مختلف خشونت و اشکال مختلف بنیادگرایی، ریشه های مشترکی دارند و به پاسخ مشترکی نیز نیاز دارند. جهانی سازی، تمرکز زدایی اقتصادی، دموکراسی اقتصادی و تنوع اقتصادی را بر نمی تابند. تروریسم و بنیادگرایی، تنوع فرهنگی را بر نمی تابند و ماشین جنگی با «دیگر» راه حل ها و راه حل های صلح آمیز برای کشمکش ها در تضاد است. واکنش نسبت به جهانی سازی، به معنای محافظت و دفاع از اقتصادهای متنوع در سطوح محلی و ملی است. واکنش نسبت به جهانی سازی، به معنای پاس داشتن

تنوع فرهنگی است. واکنش نسبت به جنگ، به رسمیت شناختن این واقعیت است که «دیگران»، نه یک تهدید، بلکه دقیقاً پیش شرط وجود ما هستند.

تصور کنید چه جهان متفاوتی خواهیم داشت اگر جهان ما مبتنی بر فلسفه وابستگی متقابل و دوجانبه باشد، به جای فلسفه مسلط فعلی که مبتنی بر این است که «اگر من باید باشم، تو باید ریشه کن شوی» یا «وجود تو، تهدیدی است برای وجود من». و به جای اینکه «مونسانتو» برای تصویب یک توافق نامه (TRIPS) فشار آورد _ توافق نامه ای که با کشاورزان به عنوان «دزدان» برخورد می کند؛ کشاورزانی که بذرهایی را می کارند که مونسانتو از حق امتیاز آن برخوردار است _ «مونسانتو»، «سینگنتا»، «ریست» و دیگر دزدان دریایی بیولوژیک، این نکته را به رسمیت خواهند شناخت که فعالیت کشاورزی آنها مبتنی است بر فعالیت های پیشین انجام شده از سوی کشاورزان.

اگر شرکت های «بیوتک» بتوانند ببینند که وجود انسان متکی بر تنوع بیولوژیک و امنیت غذایی محتاج گرده افشان ها و متنوع کردن گونه های گیاهی است، آنها غلات «بی تی» تهیه شده از طریق مهندسی ژنتیک را که زنبورها و پروانه ها را می کشد، به کار نمی گرفتند و تنوع گیاهی را از بین نمی بردند.

اگر کسانی که سرمایه را در کنترل خود دارند، می توانستند ببینند ثروت آنها تجسم خلاقیت طبیعی و کار مردمان است، چنان قوانین تجاری وضع نمی کردند که طبیعت و حیات را نابود کند. ما در حال حاضر، شاهد بدترین جلوه های خشونت سازمان یافته انسان علیه انسان هستیم؛ چون شاهد محو فلسفه های انسان شمول، محبت و یک پارچگی هستیم. این بالاترین بهایی است که جهانی سازی بر ما تحمیل می کند. این امر، تمام ظرفیت های خاص ما را برای انسان بودن نابود می کند. بازکشف انسانیت ما، برترین اضطراب برای مقاومت و

وارونه کردن این پروژه انسانی است. بحث کردن درباره جهانی سازی، بحثی درباره بازار و اقتصاد نیست، بلکه بحثی است درباره به یاد آوردن انسانیت مشترک ما و نیز خطر فراموش کردن معنای انسان. [\(۱\)](#)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

